

شِيعَتِي مَهْمَا شَرِبْتُمْ مَاءً عَذْبًا فَادْكُرُونِي	أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَأَنْدُبُونِي
شمن شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
وَأَنَا أَلْسَبُطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي	وَبِجُرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِي
من شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
لَيْتَكُمْ فِي يَوْمٍ عَاشُورًا جَمِيعًا تَنْظُرُونِي	كَيْفَ اسْتَسْقَى لِطْفَلِي فَأَبَوَا أَنْ يَرْحَمُونِي
من شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
من چنین بی کس نبودم کاندرا این وادی رسیدم	بی کسم کردند و چشم از چشمه خون مالامالم
من شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
اکبرم کشتند و عون و جعفر و عباس و قاسم	این منم کز ظلمشان چون طایر بشکسته بالم
من شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
وحش و طیر این بیابان جمله سیرانند و چون شد	من که از آل رسولم تشنه‌ی آب زلالم
من شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
با حسین ای خسرو خوبان عالم جان فدایت	کی شود دستم بگیری تا بیایم در کربلایت
ذاکر و مداح آل مصطفای بی قرینم	افتخارم در دو عالم این شود باشم کدایت
ای شهید گریلایم	ای بریده سر قفایم
دعوتم کن جان زهرا تا بیایم در حریمت	در حریمت جان سپارم از غم داغ عظیمت
تا ابد در گوشه ای از کربلا سکنی گزینم	خاک پای زائرانت گردم و باشم مقیمت
ای شهید گریلایم	ای بریده سر قفایم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره ۳ - محرم ۱۴۳۵

جرعه های معرفت

باز این چه آتش است که بر جان عالم است؟
باز این چه شعله غم و اندوه و ماتم است؟

شِيعَتِي مَهْمَا شَرِبْتُمْ مَاءً عَذْبًا فَادْكُرُونِي	أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَأَنْدُبُونِي
شمن شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
وَأَنَا أَلْسَبُطُ الَّذِي مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ قَتَلُونِي	وَبِجُرْدِ الْخَيْلِ بَعْدَ الْقَتْلِ عَمْدًا سَحَقُونِي
من شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
لَيْتَكُمْ فِي يَوْمٍ عَاشُورًا جَمِيعًا تَنْظُرُونِي	كَيْفَ اسْتَسْقَى لِطْفَلِي فَأَبَوَا أَنْ يَرْحَمُونِي
من شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
من چنین بی کس نبودم کاندرا این وادی رسیدم	بی کسم کردند و چشم از چشمه خون مالامالم
من شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
اکبرم کشتند و عون و جعفر و عباس و قاسم	این منم کز ظلمشان چون طایر بشکسته بالم
من شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
وحش و طیر این بیابان جمله سیرانند و چون شد	من که از آل رسولم تشنه‌ی آب زلالم
من شهید گریلایم	سر بریده از قفایم
با حسین ای خسرو خوبان عالم جان فدایت	کی شود دستم بگیری تا بیایم در کربلایت
ذاکر و مداح آل مصطفای بی قرینم	افتخارم در دو عالم این شود باشم کدایت
ای شهید گریلایم	ای بریده سر قفایم
دعوتم کن جان زهرا تا بیایم در حریمت	در حریمت جان سپارم از غم داغ عظیمت
تا ابد در گوشه ای از کربلا سکنی گزینم	خاک پای زائرانت گردم و باشم مقیمت
ای شهید گریلایم	ای بریده سر قفایم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره ۳ - محرم ۱۴۳۵

جرعه های معرفت

باز این چه آتش است که بر جان عالم است؟
باز این چه شعله غم و اندوه و ماتم است؟

بصیرت مداحی؛ در توصیه های مراجع و بزرگان دین

یکی از آفات و آسیب های جدی که امروزه متأسفانه در مداحی و مجالس اهل بیت و هیئات مذهبی عامدانه یا غافلانه رایج شده و دیده می شود؛ ورود موسیقی های نامناسب و آهنگ ها و سبک های مبتذل به وادی فرهنگ حسینی می باشد. از آنجایی که آهنگ و سبک شعر هم به اندازه خود شعر در فهم مضامین و همچنین سبک، معرفت نسبت به اهل بیت تأثیر بسیار زیادی دارد نمی توان مدعی شد که با استفاده از این سبک ها و آهنگ ها که خود غیر مشروع و مبتذل هستند می توان به نتیجه مطلوب رسید. کسب معرفت و شناخت شان اهل بیت معنویت می خواهد. مطمئناً اگر مداح رضای خدا را در نظر داشته باشد به روش هایی که جنبه ی غیر دینی دارد دست نمی زند، مگر نه اینکه عالم محضر خداست و نباید در محضر خدا گناه کرد و چه گناهی بالاتر از اینکه سبک های غربی و مبتذل را به هیئت های مذهبی و دینی بکشانیم. پس واضح است که این کار به جای معرفت افزایی ظلمت اخذایی دارد. در بیان این مطلب مراجع و علمای گرانقدر دین فراوان سخن ها گفته اند که ما در اینجا اشاره ای به سخنان ارزشمند مقام معظم رهبری خواهیم داشت. ایشان به مداحان اینگونه توصیه داشته اند: من شنیده ام در مواردی از آهنگ های نامناسب استفاده می شود. مثلاً فلان خواننده ی طاغوتی یا غیر طاغوتی شعر عشقی چرندی را با آهنگی خوانده حالا ما بیانیتم در مجلس امام حسین و برای عشاق امام حسین، آیات والای معرفت را در این آهنگ بریزیم. و بنا کنیم آن را خواندن، این خیلی بد است. هر آهنگ و آوازی به درد مداحی نمی خورد آهنگ و آواز خاصی به درد میخورد آن هم با شیوه خاص مداحی. مداح ها باید خودشان بتوانند آهنگ بسازند فلذا با توجه به این فرمایشات باید ما ذاکرین اهل بیت با هوشیاری و بصیرت و تقوای مضاعف خود را از لحاظ تخصصی و علمی در همه زمینه ها و به خصوص سبک سازی صحیح تقویت نمایند تا بتوانند آنچه که شایسته و بایسته مجالس اهل بیت است و موجبات خوشنودی آن هاست را به ثمر بنشانند.

ادامه مناسبت های ماه محرم: آتش، رفع بیماری از ایوب، غرق شدن فرعون در نیل، به آسمان رفتن عیسی، ساکن شدن آدم در بهشت، بدنیا آمدن فرزند ابراهیم، پیامبری ادریس، پذیرفته شدن توبه آدم، بخشیده شدن داود و روز قیامت در روز عاشورا است. همچنین شفای ایوب، خارج شدن یوسف از چاه، نشستن کشتی نوح بر کوه جودی، بینا شدن یعقوب، به رسالت رسیدن زکریا و خارج شدن یونس از شکم ماهی **یازدهم محرم:** ۱. حرکت کاروان اسرا به همراه سر دیگر شهدا از کربلا به سوی کوفه ۲. ورود سر مطهر امام حسین علیه السلام به قصر ابن زیاد ۳. رحلت حضرت آدم علیه السلام **دوازدهم محرم:** ۱. شهادت امام سجاد علیه السلام در سال ۹۵ یا ۹۶ هـ ق به روایتی ۲. دفن شهدا در کربلا توسط امام سجاد علیه السلام و با کمک بنی اسد ۳. ورود اهل بیت به کوفه ۴. خطبه تاریخی امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب (س) در شهر کوفه و ابراز ندامت مردم این شهر **سیزدهم محرم:** ۱. اهل بیت در مجلس ابن زیاد ۲. زندانی کردن اهل بیت در کوفه ۳. شهادت عبدالله بن عقیف ۴. قرآن خواندن سر امام علیه السلام بر سر نی در شهر کوفه **پانزدهم محرم:** ارسال نامه برای یزید و کسب تکلیف در مورد سر شهدا و اهل بیت توسط ابن زیاد (به احتمال قوی سر امام نیز به همراه پیک حامل نامه به شام ارسال شده و در اول صفر به شام رسیده است) **هجدهم محرم:** شهادت امام سجاد علیه السلام در سال ۹۶ یا ۹۵ هـ. ق به روایتی **بیستم محرم:** پیدا شدن بدن مطهر و معطر جون (غلام امام) از شهدای کربلا و دفن آن **بیست و پنجم محرم:** شهادت امام سجاد علیه السلام به روایت مشهور در سال ۹۶ یا ۹۵ هـ. ق **بیست و ششم محرم:** شهادت علی بن حسن (نوه امام مجتبی) در زندان منصور در سال ۱۴۶ هـ. ق **بیست و هشتم محرم:** تبعید امام جواد علیه السلام از مدینه به بغداد در سال ۲۲۰ هـ. ق به دستور **معتصم سی ام محرم:** در آخرین روز از این ماه در سال ۱۱ هـ. ق، غصب حق علی در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، با نوشتن و امضای صحیفه شوم آن آغاز شد.

بصیرت مداحی؛ در توصیه های مراجع و بزرگان دین

یکی از آفات و آسیب های جدی که امروزه متأسفانه در مداحی و مجالس اهل بیت و هیئات مذهبی عامدانه یا غافلانه رایج شده و دیده می شود؛ ورود موسیقی های نامناسب و آهنگ ها و سبک های مبتذل به وادی فرهنگ حسینی می باشد. از آنجایی که آهنگ و سبک شعر هم به اندازه خود شعر در فهم مضامین و همچنین سبک، معرفت نسبت به اهل بیت تأثیر بسیار زیادی دارد نمی توان مدعی شد که با استفاده از این سبک ها و آهنگ ها که خود غیر مشروع و مبتذل هستند می توان به نتیجه مطلوب رسید. کسب معرفت و شناخت شان اهل بیت معنویت می خواهد. مطمئناً اگر مداح رضای خدا را در نظر داشته باشد به روش هایی که جنبه ی غیر دینی دارد دست نمی زند، مگر نه اینکه عالم محضر خداست و نباید در محضر خدا گناه کرد و چه گناهی بالاتر از اینکه سبک های غربی و مبتذل را به هیئت های مذهبی و دینی بکشانیم. پس واضح است که این کار به جای معرفت افزایی ظلمت اخذایی دارد. در بیان این مطلب مراجع و علمای گرانقدر دین فراوان سخن ها گفته اند که ما در اینجا اشاره ای به سخنان ارزشمند مقام معظم رهبری خواهیم داشت. ایشان به مداحان اینگونه توصیه داشته اند: من شنیده ام در مواردی از آهنگ های نامناسب استفاده می شود. مثلاً فلان خواننده ی طاغوتی یا غیر طاغوتی شعر عشقی چرندی را با آهنگی خوانده حالا ما بیانیتم در مجلس امام حسین و برای عشاق امام حسین، آیات والای معرفت را در این آهنگ بریزیم. و بنا کنیم آن را خواندن، این خیلی بد است. هر آهنگ و آوازی به درد مداحی نمی خورد آهنگ و آواز خاصی به درد میخورد آن هم با شیوه خاص مداحی. مداح ها باید خودشان بتوانند آهنگ بسازند فلذا با توجه به این فرمایشات باید ما ذاکرین اهل بیت با هوشیاری و بصیرت و تقوای مضاعف خود را از لحاظ تخصصی و علمی در همه زمینه ها و به خصوص سبک سازی صحیح تقویت نمایند تا بتوانند آنچه که شایسته و بایسته مجالس اهل بیت است و موجبات خوشنودی آن هاست را به ثمر بنشانیم.

ادامه مناسبت های ماه محرم: آتش، رفع بیماری از ایوب، غرق شدن فرعون در نیل، به آسمان رفتن عیسی، ساکن شدن آدم در بهشت، بدنیا آمدن فرزند ابراهیم، پیامبری ادریس، پذیرفته شدن توبه آدم، بخشیده شدن داود و روز قیامت در روز عاشورا است. همچنین شفای ایوب، خارج شدن یوسف از چاه، نشستن کشتی نوح بر کوه جودی، بینا شدن یعقوب، به رسالت رسیدن زکریا و خارج شدن یونس از شکم ماهی **یازدهم محرم:** ۱. حرکت کاروان اسرا به همراه سر دیگر شهدا از کربلا به سوی کوفه ۲. ورود سر مطهر امام حسین علیه السلام به قصر ابن زیاد ۳. رحلت حضرت آدم علیه السلام **دوازدهم محرم:** ۱. شهادت امام سجاد علیه السلام در سال ۹۵ یا ۹۶ هـ ق به روایتی ۲. دفن شهدا در کربلا توسط امام سجاد علیه السلام و با کمک بنی اسد ۳. ورود اهل بیت به کوفه ۴. خطبه تاریخی امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب (س) در شهر کوفه و ابراز ندامت مردم این شهر **سیزدهم محرم:** ۱. اهل بیت در مجلس ابن زیاد ۲. زندانی کردن اهل بیت در کوفه ۳. شهادت عبدالله بن عقیف ۴. قرآن خواندن سر امام علیه السلام بر سر نی در شهر کوفه **پانزدهم محرم:** ارسال نامه برای یزید و کسب تکلیف در مورد سر شهدا و اهل بیت توسط ابن زیاد (به احتمال قوی سر امام نیز به همراه پیک حامل نامه به شام ارسال شده و در اول صفر به شام رسیده است) **هجدهم محرم:** شهادت امام سجاد علیه السلام در سال ۹۶ یا ۹۵ هـ. ق به روایتی **بیستم محرم:** پیدا شدن بدن مطهر و معطر جون (غلام امام) از شهدای کربلا و دفن آن **بیست و پنجم محرم:** شهادت امام سجاد علیه السلام به روایت مشهور در سال ۹۶ یا ۹۵ هـ. ق **بیست و ششم محرم:** شهادت علی بن حسن (نوه امام مجتبی) در زندان منصور در سال ۱۴۶ هـ. ق **بیست و هشتم محرم:** تبعید امام جواد علیه السلام از مدینه به بغداد در سال ۲۲۰ هـ. ق به دستور **معتصم سی ام محرم:** در آخرین روز از این ماه در سال ۱۱ هـ. ق، غصب حق علی در جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله، با نوشتن و امضای صحیفه شوم آن آغاز شد.

مناسبت های ماه محرم؛ اول محرم: ۱. دیدار امام حسین علیه السلام با عبیدالله خُرّ جُحفی و دعوت از او برای یاری کردنش در کربلا در سال ۶۱ هـ. ق ۲. قیام مردم مدینه ضد یزید در سال ۶۳ هـ. ق ۳. حضرت زکریّا در چنین روزی با شنیدن مصائب امام حسین یحیی را از خدا طلب کرد تا با فدا شدن یحیی در جوانی در داغ امام حسین علیه السلام سهیم شود. ۴. آغاز محاصره پیامبر در شعب ابی طالب ۵. اولین گرد آوری زکات در اسلام ۶. وفات حضرت ادریس نبی ۷. وفات محمد حنفیه فرزند حضرت علی **دوم محرم:** ورود اهل بیت به کربلا و منع ایشان از حرکت و بازگشت به مدینه **سوم محرم:** ۱. نوشتن سوّمین نامه امام حسین علیه السلام برای کوفیان ۲. ورود لشکر عمر بن سعد به کربلا ۳. خروج حضرت یوسف از چاه **چهارم محرم:** دعوت عمومی ابن زیاد در مسجد کوفه برای کشتن امام حسین علیه السلام و آغاز گسیل لشکریان به کربلا **پنجم محرم:** قطع ارتباط کوفه با کربلا توسط لشکریان ابن زیاد **ششم محرم:** ۱. تجمع لشکر ۲۰۰۰۰ نفری عُمر بن سعد در کربلا ۲. کمک گرفتن حبیب بن مظاهر از قبیله بنی اسد **هفتم محرم:** ۱. منع آب بر خیمه گاه امام ۲. ملاقات امام با عمر بن سعد برای هدایتش ۳. تکلم خداوند با حضرت موسی در کوه طور **هشتم محرم:** قحط آب و بروز تشنگی در اردوگاه امام حسین علیه السلام **نهم محرم:** ۱. تاسوعا (محاصره کامل امام حسین) ۲. رسیدن فرمان جنگ با امام ۳. ارائه امان نامه توسط شمر برای حضرت عباس و قبول نکردن آن **دهم محرم:** ۱. شهادت امام حسین علیه السلام و یاران با وفایش ۲. غارت و آتش زدن خیمه ها ۳. ارسال سرمطهر امام علیه السلام به کوفه ۴. وفات امّ السّلمه در سال ۶۲ هـ. ق ۵. به درک واصل شدن ابن زیاد در سال ۶۷ هـ. ق ۶. ظهور حضرت مهدی (عج) ۷. آفرینش آسمان، کرسی، لوح، قلم، ملائکه، بهشت، آدم و حوا، ستارگان و عرش الهی در روز عاشورا بوده است؛ همچنین نجات ابراهیم از

باز این چه آتش است که بر جان عالم است؟
باز این حدیث حادثه جانگداز چیست؟
این آه جانگزاست که در ملک دل بیاست
آفاق پر زشعله برق و خروش رعد
چون چشمه چشم مادر گیتی ز طفل اشک
گلزار دهر گشته خزان از سموم قهر
مشکوه نور و کوب دری نشائین

گلگون قباب عرصه میدان کربلا
لب تشنه فرات و روانبخش کائات
سر مست جام ذوق و جگر سوز نار شوق
سرباز کوی دوست که در عشق روی دوست
رکن یمان و کعبه ایمان که از صفا
لَبیب بر زبان به سر دست نقد جان
چون نقطه در محیط بلا نایب القدم
بر ما سواي دوست سر آستین فشاند
سر بر زمین گذاشت که تا سر بلند شد

اریاب عشق را چه صلاي بلا زدند
جام بلا به کام بلی گوشد از الست
تاج مصیبتی که فلک تاب آن نداشت
پس بر حجاب اکبر ناموس کبریا
شد لعل دُر فشان حقیقت ز مردین
پس در قلمرو غم و اندوه و ابتلا
فرمان نوحطان رکابش که خط محو
دست ولا زدند به دامان شاه عشق
در قلمز محبت آن شاه چون حباب

عزری اصفهانی

سید رضا موید:

کعبه بی نام و نشان می ماند اگر زینب نبود
بی امان دار الأمان می ماند اگر زینب نبود
گر چه دادند انبیاء هر یک نشان از کربلا
کربلا هم بی نشان می ماند اگر زینب نبود
مکتب سرخ تشیع کز غدیر آغاز شد
تا ابد بی یاسبان می ماند اگر زینب نبود
مکتب قرآن که از خون شهیدان جان گرفت
بی تحرک همچنان می ماند اگر زینب نبود
کاروان مهدویت در مسیر فتنه ها
بی امیر کاروان می ماند اگر زینب نبود
مجری احکام قرآن بود او با صبر خویش
دین حق بی حکمران می ماند اگر زینب نبود
کرد اسلام حسینی از یزیدی را جدا
حق و باطل توأمان می ماند اگر زینب نبود
شعله عالم فروز نهضت سرخ حسین
زیر خاکستر نهان می ماند اگر زینب نبود
ناله مظلومی لب تشنگان دشت خون
در گلوگاه زمان می ماند اگر زینب نبود
خون نارالله رمزی را که در صحرا نوشت
تا ابد بی ترجمان می ماند اگر زینب نبود
فارسان صحنه « هیئات من الذّله » را
داغ ناکامی به جان می ماند اگر زینب نبود
ای « مؤید » هر چه هست از زینب و ایثار اوست
جان هستی ناتوان می ماند اگر زینب نبود

مبادرت ورزیده اند می نویسد نام این افراد دیگر در دفتر ذاکران و مداحان اهل بیت ثبت نخواهد شد بلکه در دفتر تجار و کاسبان به ثبت خواهد رسید. ما در اینجا بدون هیچ گونه توضیح بیشتری به سه حدیث اشاره میکنیم.

۱. قال الباقر علیه السلام : يَا أَبَا الثُّعْمَانَ لِمَا تَسْتَأْكِلُ بِنَا النَّاسِ فَلِمَا يَزِيدُكَ اللَّهُ بِذَلِكَ إِنَّمَا قَفَرْنَا؛ ای ابانعمان به وسیله ما مال مردم را مخور که خدای تعالی به این کسب، برای تو جز فقر و پریشانی را نیفزاید. (لؤلؤ ومرجان ۲۹؛ امالی شیخ مفید ۱۸۲)

۲. قال الصادق علیه السلام : مَنْ أَرَادَ الْحَدِيثَ الْمَنْفَعَةَ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ لَهُ فِي الْآخِرَةِ نَصِيبٌ و ... ؛ هر کس قصد کند از حدیث (یعنی از یاد گرفتن و نقل آن از برای دیگران) منفعت دنیویّه را که به وسیله آن مالی به دست آورد، برای او در آخرت حظّ و نصیبی نخواهد بود و ... (لؤلؤ ومرجان ۲۷؛ اصول کافی ج ۱ ص ۴۶)

۳. قال الحسين علیه السلام : ... وَفَرَقَهُ أَحِبُّونَا وَسَمِعُوا كَلَامَنَا وَلَمْ يَقْضُوا عَنْ فِعْلِنَا لَيْسَتْ أَكْلُوا النَّاسَ بِنَا فِيمَا اللَّهُ يَطْوُنَهُمْ نَارًا يُسَلِّطُ عَلَيْهِمُ الْجُوعَ وَالْعَطَشَ و ... ؛ ... و فرقه ای دوست داشتند ما را و سخنان ما را شنیدند و در کردارهای ما کوتاهی نکردند به جهت اینکه به سبب ما اموال مردم را بخورند؛ پس پُر خواهد کرد خدای تعالی شکم های ایشان را از آتش جهنم، پُر کند و مسلط کند بر ایشان تشنگی و گرسنگی را و ... (لؤلؤ ومرجان ۳۰؛ تحف العقول ۵۱۳)

البته این بدان معنا نیست که اگر صاحبان مجالس به تمایل خود و به هر اندازه که تمایل داشته باشند مبلغی را به عنوان هدیه پرداخت نمایند اشکال دارد، بلکه طلب پول کردن و به نیت دریافت پول مداحی کردن صحیح نیست هر چند هیچ گاه این نیت را به زبان نیاوریم.

منصب مقدس مداحی را پاس بداریم

منصب مداحی اهل بیت (علیهم السلام) افتخاری است که نصیب هر کسی نمی شود و این منصب یکی از جایگاه های کهن الوری ائمه است که اگر بتوانیم مخلصانه و بی ریا به خدمت بپردازیم همیشه در این سایه امن الهی باقی خواهیم ماند و از هرگونه آسیب و گزند در امان خواهیم بود، اما شیطان رجیم همواره سعی کرده به طرق مختلف ما را از این سایه امن الهی خارج کند؛ که یکی از راه های آن؛ خدشه وارد کردن به اخلاص مداحان گرانقدر است. متأسفانه بعضی از مداحانی که آشنائی کافی با احادیث ائمه و احکام و نظرات مراجع ندارند فریب شیطان را خورده و گاهی مواقع با تعیین مبلغ برای مداحی خود به ساحت مقدس مداحی خدشه وارد کرده و موجب رنجش مردم و حتی گاهی مواقع موجب بدبینی آنها به این نوکران مخلص اهل بیت (علیهم السلام) میشوند. لذا برآن شدیم بطور خلاصه مطالبی در این خصوص بیان کنیم. بسیاری از مراجع و بزرگان دین همچون حضرات آیات عظام: بهجت، صافی گلپایگانی، سیستانی، مکارم شیرازی، فاضل لنکرانی، جواد تبریزی، مقام معظم رهبری و دیگر مراجع تعیین مبلغ را شایسته و سزوار ندانسته و به مداحان توصیه کرده اند از این امر ناپسند اجتناب ورزند (سلسه کتب آموزش مداحی ج ۱ ص ۴۸۴ و آسیب شناسی مداحی ص ۶۶ و کتب استفتاءات مراجع عظام) البته بعضی از مراجع و علما واکنش شدیدتری برای این موضوع داشته و پول آن را حلال نمی دانند برای نمونه مرحوم محدث نوری (استاد شیخ عباس قمی و صاحب کتاب ارزشمند مستدرک الوسائل) در صفحات ۲۵ تا ۶۵ کتاب لؤلؤ و مرجان بطور مفصل و با استناد به آیات و روایات مستند ضمن تقبیح این عمل ناشایست و سرزنش سخت کسانی که به این امر

قرآن خواندن سر امام در کوفه :

یکی دیگر از اعمال پست عبیدالله در روز بعد از جلسه اش با اهل بیت (علیهم السلام) این است که آن ملعون دستور داد سر مبارک حضرت را دوباره به نیزه زدند و در شهر چرخاندند. از زید بن ارقم نقل شده که وقتی سر سیدالشهداء (علیهم السلام) را از مقابل منزل من عبور دادند. سر امام این آیه را تلاوت کردند: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا» آیا پنداشتی که داستان اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند. زید بن ارقم گفته با دیدن این صحنه موهای بدنم راست شد و فریاد زدم: به خدا قسم، ای پسر رسول خدا! داستان تو شگفت تر از داستان اصحاب کهف است.

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب نفوس تذکره الخواص، ارشاد، مقال الطالبین

علیرضا قزو

جو شید خونم از دل و شد دیده باز ، تر

نشید کس مصیبت از این جانگدازتر

صبحی دمید از شب عاصی سیاه تر

وز پی شبی ، ز روز قیامت درازتر

بر نیزه ها تلاوت خورشید ، دیدنی است

قرآن کسی شنیده از این دنواز تر؟

قرآن منم ، چه غم که شود نیزه رحل من

امشب مرا در اوج ببین ، سرفرازتر

عشق توأم گشاند بدین جا ، نه کوفیان

من بی نیازم از همه ، تو بی نیاز تر

مقتل شناسی: یکی از مهم ترین و اصلی ترین علمی که هر مداح باید با آن آشنائی نسبی داشته باشد مقتل شناسی است؛ یعنی اینکه حداقل اسامی کتب، نام نویسنده و جایگاه او را، زمان تالیف و جایگاه آن کتاب را (معتبر بودن یا تحریفی بودن) باید بداند و بر اساس این اطلاعات اولیه به مطالعه مقاتل بپردازد. محققین، کتب تاریخی مربوط به واقعه عاشورا را به سه دسته تقسیم بندی کرده اند: **الف**، کتب دسته اول تاریخی که بین قرون دوم تا هفتم هجری قمری تألیف شده است و مهم ترین آن ها عبارتند از: **قرن دوم:** مقتل الحسین (جابر بن یزید جعفی)، مقتل الحسین (عمار ذهنی)، تسمیة من قیل مع الحسین (فضیل بن زبیر)، مقتل الحسین (ابی مخنف). **قرن سوم:** تاریخ یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب)، أنساب الأشراف (یحیی بن جابر بلاذری)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (محمد بن صفار)، تاریخ خلیفه (خلیفه بن خیاط)، تاریخ الخلفاء - الامامة والساسة - (ابن قتیبه دینوری)، الطبقات الکبری (محمد بن سعد) مقتل الحسین (هشام کلی)، الأخبار الطوال (ابوحنیفه دینوری). **قرن چهارم:** کامیل الزبیرات (ابن قولویه)، تاریخ الأمم والملوک - تاریخ طبری - (محمد بن جریر طبری)، شرح الأخبار فی فضائل الائمة الأطهار و کتاب المناقب والمناقب (قاضی نعمان مغربی)، تاریخ اهل البیت (ابن ابی الثلج)، کتاب الفتوح (ابن اعثم کوفی)، العقد الفرید (احمد بن محمد اندلسی)، مروج الذهب و معادن الجواهر (حسین بن علی مسعودی)، مقاتل الطالبین (ابوالفرج اصفهانی)، امالی و غیون اخبارالرضا (شیخ صدوق)، اثبات الوصیة لإمام علی بن ابیطالب (علی بن حسین مسعودی)، بشارة المصطفی لشیعة المرتضی (عمادالدین طبری)، تاریخنامه طبری (بلعمی). **قرن پنجم:** رجال النجاشی (علی نجاشی)، امالی الارشاد و مسار الشیعة (شیخ مفید)، البده والتاریخ (مظهر بن طاهر مقدسی)، تجارب الأمم (ابو علی مسکویه)، مقتل الحسین (شیخ طوسی)، النوادر للراوندی (سید فضل الله راوندی). **قرن ششم:** روضة الأوعظین (فتال نیشابوری)، مقتل الحسین (موفق بن احمد خوارزمی)، اعلام الوری بأعلام الهدی (فضل بن حسن طبرسی)، الاحتجاج علی أهل الجاح (احمد بن علی طبرسی)، مناقب آل ابیطالب (ابن شهر آشوب)، الناقب فی المناقب (ابن حمزه طوسی)، تاج الموالید فی موالید الائمه (فضل بن حسن طبرسی)، تاریخ دمشق (ابن عساکر)، الخرائج و الجرائع (قطب راوندی)، المنتظم فی تاریخ الأمم

نمی کند. ابن زیاد به حضرت گفت: خداوند دلم را با کشتن حسین (علیهم السلام) و اهل بیت تو که سرکش و عصبانگر بودند، شفا بخشید. حضرت زینب (س) متأثر شد و اشک در چشم مبارکش حلقه زد و پاسخ داد: به جانم قسم! تو بزرگ ما را کشتی و شاخه های مرا قطع کردی و ریشه مرا خشکاندی! اگر تو با این چیزها شفا می یابی، پس شفا یافتی! زاده ناپاک مرجانه وقتی با این جواب های محکم روبه رو شد از موضع دیگری وارد شده و حرفش را عوض کرد و گفت: چه موزون سخن می گوید! پدرش هم مردی شاعر و ادیب بود. حضرت پاسخ داد: مرا (زن را) با سجع و قافیه سخن گفتن چه کار است؟ ولی آنچه گفتیم از سینه ام تراوش کرد. در این لحظه عبیدالله متوجه امام سجاد (علیهم السلام) شد و گفت: این مرد کیست؟ جواب دادند او علی بن حسین است. ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن حسین را نکشت؟ امام سجاد (علیهم السلام) فرمود: من برادری داشتم که او هم علی نام داشت. این مردم او را کشتند. پسر مرجانه گفت: نه خدا او را کشت. حضرت در پاسخ این آیه را تلاوت فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» ؛ خداوند است که جان ما را هنگام مرگ می گیرد و کسانی که نمرده اند به هنگام خواب، قبض روح می فرماید. با این جواب امام سجاد (علیهم السلام) زاده مرجانه به خشم آمد و خطاب به ایشان گفت: آیا تو هنوز جرأت داری که جواب مرا بدهی؟ او را ببرید و گردنش را بزنید. در این زمان حضرت زینب (س) جلو آمد و فرمود: ابن زیاد! تو از ما کسی را باقی نگذاشتی و همه را کشتی! اگر می خواهی این را هم بکشی، باید مرا هم قبل از او بکشی! در این هنگام امام سجاد (علیهم السلام) به حضرت زینب (س) فرمود: عمه جان آرام باش تا من جوابش را بدهم: سپس فرمود: ای پسر زیاد! آیا مرا با مرگ تهدید می کنی! آیا هنوز نفهمیدی که کشته شدن برای ما عادی و شهادت برای ما کرامت است!

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب امالی صدوق، ارشاد، الفتوح، مثير الاحزان ، اعلام الوری ، كشف الغمہ و ...

مجلس ابن زیاد و سخنان اهل بیت: وقتی اهل بیت را وارد مجلس کردند، حضرت زینب (س) با اینکه اسیر بود و کهنه‌ترین و پست‌ترین جامه‌هایی را که تا آن روز دیده بود، بر تن داشت، تا کسی او را نشناسد، با روح و عظمتی سترگ، با وقار و جلالی بی‌مثال، همراه دختران، زنان و کنیزان وارد مجلس شد و در گوشه‌ای نشست. ابن وقار و عظمت آن چنان بود که ابن‌زیاد سرمست از غرور را به خود آورد و گفت: این زن کی بود؟ حضرت زینب (س) جوابش را نداد. دوباره پرسید، این بار یکی از کنیزان پاسخش را داد و گفت: او زینب دختر فاطمه (س) دختر رسول خداست. ابن‌زیاد رو کرد به حضرت زینب (س) و گفت: سپاس خدایی را که شما را رسوا کرد و گشت و دروغ تان را آشکار کرد! عقیده بنی‌هاشم پاسخ داد: سپاس خداوندی را که ما را به وسیله پیغمبرش، گرامی داشت و به خوبی از پلیدی، پاکیزه گردانید! جز این نیست که شخص فاسق رسوا شود و انسان تبهکار دروغ گوید و او ما نیستیم والحمدلله! ابن‌زیاد به حضرت زینب گفت: کار خدا را در مورد برادر و خاندان چگونه دیدی؟ حضرت گفت: جز زیبایی چیز دیگری ندیدم! اینان کسانی بودند که خداوند شهادت را در نامه عملشان نوشته بود که به سوی محلّ ابدی‌شان شتافتند و در آینده نه چندان دور، خداوند تو و آنان را در یکجا گرد خواهد آورد و در پیشگاه او، آنان با تو به مخاصمه می‌پردازند و «در آن روز می‌فهمی که پیروز واقعی چه کسی است. مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه. با این جواب دندان‌شکن حضرت زینب(س) پسر مرجانه به خشم آمد و قصد به شهادت رساندن آن حضرت را داشت که عَمْرُو بْنُ حَرْثٍ مداخله کرد و گفت: ای امیر! او زن است و کسی زن را به جهت گفتارش مؤاخذه و کیفر

و التَّلُوك (این جُوزی). **قرن هفتم:** اللُّهُوفُ عَلَى قَتْلِ الطُّوفِ، مِصْبَاحُ الزَّائِرِ و اِقْبَالُ بِنِ طَاوَسِ، كَشْفُ الْعَمَّةِ فِي مَعْرِفَةِ الْأُمَّةِ (مُحَدَّث اربلی)، مُثِيرُ الْأَخْزَانِ (ابنِ نَمای حلی)، تَذْكِرَةُ الْخَوَاصِ (سَيِّطُ ابْنِ جُوزِي)، اَلْكَامِلُ فِي التَّارِيخِ (ابنِ اثِير)، بُغْيَةُ الطَّلَبِ فِي تَارِيخِ حَلَبٍ - تَرْجَمَةُ الْاِمَامِ الْحَسَنِ - (ابْنِ عَدِيم)، اَلدَّرُ النَّظِيمُ فِي مَنَاقِبِ الْاِثْمَةِ (حاتم شامی)، مَطَالِبُ السُّوُولِ فِي مَنَاقِبِ آلِ الرَّسُولِ (محمد بن طلحه شافعی)، اَلْكَامِلُ فِي السَّقْفِيهِ - كَامِلُ بَهَائِي - و مَنَاقِبُ الطَّاهِرِينَ (عِمَادُ الدِّينِ طَبْرِي).

به. کتب دسته دوم تاریخی که بین قرون هشتم تا دوازدهم تألیف شده اند و مهم ترین آن ها عبارتند از: **قرن هشتم:** اَلْبِدَايَةُ وَالتَّهَيَّاتُ (ابنِ كَثِير). **قرن نهم:** تَسْلِيَةُ الْمَجَالِسِ وَرَبِيعَةُ الْمَجَالِسِ (موسوی حائری)، فَصُولُ الْمُهَيَّمَةِ فِي مَعْرِفَةِ الْاِثْمَةِ (صباغ مالکی)، عُقْدَةُ الطَّلَبِ فِي اَنْسَابِ آلِ اَبِيطَالِبٍ (ابنِ عَنَبه حَسِينِي). **قرن دهم:** رَوْضَةُ الشُّهَدَاءِ (ملا حسین کاشفی - این کتاب تحریفی است). **قرن یازدهم:** بَحَارُ الْأَنْوَارِ وَ جَلَاءُ الْعُرْيُونِ (غلامه مجلسی)، اِحْقَاقُ الْحَقِّ وَ اِزْهَاقُ الْبَاطِلِ (مرعشی تستری)، اَلْمُنْتَخَبُ فِي جَمِيعِ الْمَرَاتِي (مُحَمَّدُ بْنُ عَلِي طَرْيَحِي - این کتاب تحریفی است). **قرن دوازدهم:** عَوَالِمُ الْعُلُومِ (عبدالله بحرانی).

ج. کتب دسته سوم تاریخی که بعد از قرن دوازدهم تألیف شده اند و مهم ترین آن ها عبارتند از: **قرن سیزدهم:** اَلدَّمْعَةُ السَّائِكِيَّةُ (بهبهانی)، مُهَيِّجُ الْأَخْزَانِ (یزدی حائری)، نَاسِخُ التَّوَارِيخِ (محمد تقی سیهر)، اَسْرَارُ الشَّهَادَةِ (دربندی) - این چهار کتاب تحریفی هستند. **قرن چهاردهم:** لَوْلُو وَ مَرْجَانُ (مُحَدَّث نوری)، نَفْسُ الْمُهْمُومِ وَ مُنْتَهَى الْأَمَالِ (شیخ عباس قمی)، ذَخِيرَةُ الدَّكَارِينِ (حائری شیرازی)، كَيْرِيَسْتِ اِحْمَرِ (بیرجندی)، قَمَقَامُ زَخَّارِ (فرهاد میرزا)، مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ (مَقْرَم)، تَوَاعِجُ الْأَشْجَانِ، اَعْيَانُ الشَّيْخَةِ (امین عاملی)، وَقَائِعُ الْأَيَّامِ (خیابانی)، مُنْتَخَبُ التَّوَارِيخِ (خراسانی)، بررسی تاریخ عاشورا (دکتر آبتینی)، تحقیق در باره اول ربیعین (قاضی طباطبائی). **قرن پانزدهم:** مقتل امام حسین (محققین سازمان تبلیغات اسلامی)، مقتل جامع (پژوهشگران موسسه امام خمینی)، آینه در کربلاست (سنگری) و ... فراموش نکنیم بین مکتوب بودن با مستند بودن فرق بسیاری هست، لذا مطالبی مستند محسوب میشود که آن مطلب به کتب دسته اول تاریخی و معتبر سند داده شده باشد.

اقتباس از کتاب پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا

دوباره اشکم از دیده چکیده **برای کاروانی داغ دیده**
مگو با من چرا بی تاب هستم **که زینب تازه در کوفه رسیده**
همه با ذکر یارب **همه با جان بر لب**
ولی این شهر کوفه **شده تسخیر زینب**
به خطبه روزشان را می کند شب
صدایی زد که کوفه گشت خاموش **به نطق حیدری اش می دهد گوش**
که ای کوفه چه کردی با دل من **نمی گردد ستمهایت فراموش**
گرفتی یار ما را **همه غمخوار ما را**
به روی نی نشاندی **سر دلدار ما را**
تو کوفه سخت کردی کار ما را
برادر مانده بغضی در گلویم **بیا تا دق نکردم با تو گویم**
نمی شد باورم روزی ببینم **سرت را روی نی در رویه رویم**
چرا با بی قراری **کنی نیزه سواری**
شدی خاکی برادر **مگر خواهر نداری**
که شوید روی تو با آه وزاری
مسوزان قلب زار خواهرت را **بیا بگشا لبان اطهرت را**
اگر با من نمی گویی تو حرفی **بده آخر جواب دخترت را**
ببین در اضطراب است **بین چشمش پر آب است**
تو را از من بخواهد **به دنبال جواب است**
سرش بر روی دامان رباب است
 مجتبی شکریان

علی اکبر لطیفیان: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
مجنون شدم که راهی صحرا کنی مرا **گاهی غبار جاده لیلا، کنی مرا**
کوچک همیشه دور ز لطف بزرگ نیست **قطره شدم که راهی دریا کنی مرا**
پیش طیب آمده ام، درد می کشم **شاید قرار نیست مداوا کنی مرا**
حالا که فکر آخرتم را نمی کنم **حق می دهم که بنده دنیا کنی مرا**
آقا برای تو نه! برای خودم بد است **هر هفته در گناه، تماشا کنی مرا**
من گم شدم، تو آینه ای گم نمی شوی **وقتش شده بیانی و پیدا کنی مرا**
این بار با نگاه کریمانه ات ببین **شاید غلام خانه زهرا کنی مرا**
 محمد بیابانی: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
دلتنگی غروب همه جمعه های من **کی میرسد به صحن حضور صدای من**
دیگر دلم برای شما پُر نمی زند **برگرد و بال تازه بیاور برای من**
غیر از ضرر برای تو چیزی نداشتم **حتی نیامده ست به کارت دعای من**
اشک اگر به نامه اعمال من نبود **بخشش نبود شامل یا ربانی من**
با تو هوای ماه عزا چیز دیگریست **ای بانی محرم و صاحب عزای من**
امشب میان سینه زدن ها و اشک ها **مُهری بزَن به نامه کرب و بلاي من**
تمام عمر خود در جستجویم **که شاید یک نشانی از تو جویم**
گرفتم در بغل زانوی غصه **زبان حال قلبم را بگویم**
الا خیمه نشینم **عزیز مه جبینم**
ترحم کن به چشمم **تو را یک دم ببینم**
که هر شب با غم تو همنشینم
دوباره جمعه و دل بیقرارم **دوباره جمعه و چشم انتظارم**
مدینه کربلا هر جا که باشی **منم با تو هوای گریه دارم**
بگو ای آسمانی **که تو بهتر بدانی**
چه شد در کربلایش **که شد یاس اراغوانی**
بخوان روضه از آن قد کمانی

اشعار توسل به امام زمان:

قاسم نعمتی
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن
 این من و هجر تو و حال به هم ریخته ام / رحم کن بر من و احوال به هم ریخته ام
 منم آن عاشق جامانده روز عرفه / سر به زیرم سر اعمال به هم ریخته ام
 آرزو داشتم امسال پیام عرفات / گریه دار از غم هر سال به هم ریخته ام
 هر دل آشفته پی هم نفسی می گردد / با غمت خورده رقم فال به هم ریخته ام
 درد، بالاتر از این نیست برایم انگار / دوری از توست در اقبال به هم ریخته ام
 خوش به حال شهدائی که سیکبال شدند / به پریدن نرسد بال به هم ریخته ام
 به تو و گریه هنگام غروبت سوگند / فکر جدتسو و گودال به هم ریخته ام
 چه کنم دست خودم نیست دلم بی تاب است / وقت آوارگی قافله آریاب است

غلامرضا سازگار: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای دادخواه عترت و قرآن بیا بیا / وی زخم دین به تیغ تو درمان بیا بیا
 از زخم هر شهید ندا می شود بلند / کای التیام زخم شهیدان! بیا بیا
 تا چند شیعه ناله «باین الحسن» زند؟ / ای شیعه را پناه و نگهبان بیا بیا
 تا کی سر حسین به دروازه های شام / بر نی کند تلاوت قرآن؟ بیا بیا
 تا کی گلان سوخته وحی، پای شان / خونین بود ز خار مگیلان؟ بیا بیا
 تا کی میان مقتل خون دست و پا زند / جدت، حسین با لب عطشان، بیا بیا
 تا کی مهار ناقه زینب به دست شمر / با اشک چشم و موی پریشان؟ بیا بیا
 تا کی ز سوز سوختن خیمه های تان / در قلب شیعه آتش سوزان؟ بیا بیا
 تا کی به خاک دامن گودال قتلگاه / جسم حسین، زخمی و عریان؟ بیا بیا
 درمان درد عترت و قرآن ظهور توست / داروی زخم های فراوان! بیا بیا
 «میثم» که هست مرثیه خوان در غم حسین / خواند تو را به دیده گریان: بیا! بیا!

جسارت ابن زیاد به سر مطهر امام: اهل بیت راروانه قصر ابن زیاد کردند. مجلسی که به پندار باطل ابن زیاد، جلسه به رخ کشیدن پیروزی اش بود! مجلسی که به همه مردم شهر اجازه داده بودند که در آن شرکت کنند. آن معلون، مست غرور بر تخت نشسته بود و سر مقدس امام حسین (علیه السلام) را پیش رو گذاشته بود و با چوب به دندان های مبارک حضرت می زد و می گفت چه دندان های زیبایی داری حسین! به گزارش دیگری می گفت: یا ابا عبدالله زود پیر شدی! و ادامه داد: امروز در برابر روز بدر است. در این هنگام زید بن ارقم و به روایتی آنس بن مالک خطاب به ابن زیاد گفت: ای پسر مرجانه! چوبت را از این لب و دندان بردار! به خدا خودم دیدم که پیغمبر خدا ﷺ این لبها را می بوسید و این چهره درخشان و سیمای ملکوتی را می بوید و پس از گفتن این جمله در حالی که گریه می کرد و جملاتی در مذمت مردم کوفه و ابن زیاد می گفت: قصر را با نشانه اعتراض ترک کرد.

علبرضا قزو:

گو خیزران که قافیه اش با دهان کنند
 آن شاعران که وصف کل ارغوان کنند
 از من به کاتبان کتاب خدا بگو
 تا مشق گریه را به نی خیزران کنند
 بگذار بی شمار بمیرم به پای یار
 در هر قدم دوباره مرا نیمه جان کنند
 یارب، سپاه نیزه، همه دستشان تهی ست
 بی توشه اند و همهری کاروان کنند
 با مهر من، غریب نمانند روز مرگ
 آنان که خاک مهر مرا حرز جان کنند
 با پای سر تمامی شب، راه آمدم
 تنهایی ام نبود، که با ماه آمدم

ورود به کربلا: در مجاورت کربلا زمین یا قریه ای هست که اصحاب به امام عرض کردند اگر اجازه بدهید به آنجا برویم؛ امام (علیه السلام) فرمودند نام آن چیست؟ گفتند: عقر و امام فرمودند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَقْرِ! سیدالشهداء (علیه السلام) در دوم محرم وارد کربلا شدند و سؤال کردند: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؛ اسم این سرزمین چیست؟ گفتند کربلا. حضرت تا نام کربلا را شنیدند، فرمودند: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ خدایا، من از اندوه و بلا به تو پناه می برم. سپس ادامه دادند: هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ؛ اینجا جایگاه اندوه و بلاست. انزروا هَاهُنَا مَحَطَّ رِحَالِنَا وَمَسْفُكُ دِمَائِنَا سَيِّئَةٍ؛ پس فرود بیایید. به خدا قسم اینجا محل اقامت ما و محل ریختن خون ماست! وَهَاهُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا وَهَاهُنَا مَحَلُّ سَبِيِّ حَرِيْمِنَا؛ اینجا محل قبرهای ماست؛ به خدا قسم اینجا حرمت ما را می شکنند! بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ؛ این خبر را جدتم رسول الله به من فرموده است.

سبط ابن جوزی و دیگران نقل کرده اند که سیدالشهداء قدم بر خاک کربلا گذاشتند و فرمودند ام السلمه به من گفت روزی جبرئیل در محضر پیامبر ﷺ بود و تو در نزد من گریه کردی و پیامبر ﷺ تو را طلبید؛ وقتی به نزد پیامبر ﷺ رفتی جبرئیل با دیدن تو خبر شهادتت را در کربلا به پیامبر ﷺ اعلام کرد و زمین کربلا را به او نشان داد. سیدالشهداء بعد از ذکر این روایت خاک کربلا را بویدند و فرمودند: والله این همان خاک است که جبرئیل، رسول خدا ﷺ را به آن خبر داد. در گزارش دیگری آمده وقتی نام کربلا را گفتند، سیدالشهداء فرمودند هنگام بازگشت از صفین من نیز همراه پدرم بودم؛ به این سرزمین که رسیدیم، پدرم ایستادند و فرمودند: اینجا محل فرود آمدنشان و اینجا محل ریختن خون هایشان است. پرسیدند چه کسانی؟ فرمودند گروهی از خاندان محمد ﷺ.

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب ایوف، التوح، تذکره الخواص و ...

یوسف رحیمی: مفاعیل مفاعیل مفاعیل

بر تل پایداری خود ایستاده ای / در گریلای دوم خود پا نهاده ای
 از این به بعد بیرق نهضت به دوش توست / دریا دلی به موج بلا، کوه اراده ای!
 با پرچم سحر به سوی شام می روی / صبح امید قافله! خورشید زاده ای
 نشاخته صلابت زهرایی تو را / هر کس که فکر کرده تو از پا فتاده ای!
 داغ هزار طعنه به جانت خریده ای / در دست باد، رشته معجز نداده ای!
 هر چند خم شده فدت از داغ کربلا / تو در مصاف کوفه و شام ایستاده ای

امیری اسفندقه

ندیدم هر چه گشتم، کوچه کوچه، رد پایت را
 چه می شد؟ کاش می شد! بشنوم من هم صدایت را
 قتیسل قبیله، دردت را بلا گردان دیرینم
 چه می شد؟ کاش می شد! تا سپر باشم بلایت را
 ندیدم، با تمام چشم گشتم، چشم هایم گور
 تمام عمر هم هرگز نخواهم دید، جایت را
 تو را روشن نخواهم دید، می دانم، ولی یک شب
 بیا در خواب من، شاید ببینم خیمه هایت را
 دعا کن پرده گوشم، بلرزد یک صدا، ناگاه
 خجالت می کشم، نشنیده ام بانگ رسایت را
 دعا کن قسمتم باشد، تماشایت شبی در خواب
 دعا تو، استجابت تو، اجابت کن دعایت را
 رقیه، خیمه آتش، سگینه، قاسم مجروح
 بگیریم وارث عصمت! کدامین ماجرایت را
 خدا درسوگ تو خورشید را ناگاه پنهان کرد
 کی ام من؟ تا بگیریم، ای خدا را خون، عزایت را
 زبانم را به مدحت باز کردی، لطف کردی، آه
 ندیدم، کاش می شد! تا ببینم کربلایت را

ورود اهل بیت به کوفه: در روز ۱۲ مُحَرَّم کاروان اسرا وارد کوفه شد و ابن زیاد دستور داد سرها را به استقبال کاروان فرستادند. مردم همه گرد آمدند و گریان و نالان به این کاروان نگاه می کردند. امام سجاد علیه السلام در حالی که به غل جامعه بسته شده و به سختی بیمار بود، خطاب به مردم کوفه فرمود: آیا برای ما نوحه می خوانید و گریه می کنید! **فَمَنْ ذَا الَّذِي قَتَلَنَا؟** پس چه کسی ما را کشت؟ زنی از بالای پشت بام گفت: شما اسرا از کدام طایفه و از کجایی؟ پاسخ دادند: **نَحْنُ أَسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ**؛ ما اسیران از آل محمدیم علیهم السلام. آن زن از پشت بام به پایین آمد و هر چه لباس و مقنعه در خانه داشت آورد و به آنها داد. در این هنگام حضرت زینب (س) خطاب به مردم فرمود: **اسْكُتُوا!** ساکت شوید! در روایات آمده است: **فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَ سَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ**؛ با این فرمان حضرت زینب (س) چنان سکوتی بین مردم حکمفرما شد که نفسها در سینه حبس شد و حتی زنگ شترها هم از حرکت ایستاد! سپس خطبه قرائی خواند که همه اهل کوفه به گریه افتادند. وقتی خطبه به آخر رسید، امام سجاد علیه السلام رو کرد به حضرت زینب (س) و فرمود: **وَ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ فِهِمَّةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ**؛ عمه جان تو بحمدالله عالمی هستی که معلم ندیدی و نیاموخته، دانا و فهیم هستی. حضرت زینب (س) آن چنان محکم، با حیا و قوت خطبه خواندند که بشیربُنِ خَزِيمِ اَسَدی گفته است: به خدا قسم! کسی را با حیاتراز او ندیدم؛ ولی آن حضرت به گونه ای سخنرانی کرد که گویی آن سخنان از زبان امیرمؤمنان علی علیه السلام خارج می شد. و در ادامه می افزاید: پیرمردی کنار من بود که ضمن گزیدن دست و گریه، می گفت: پدرم و مادرم به فدایشان که کوچک و بزرگ و زن و مرد شان از دیگران برترند. **پژوهشی نو در بازنشاسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب لهوف، منیرالأحزان، مقتل خوارزمی، الفتوح، امالی مفید، الاحتجاج و ...**

مر ترضی امیری اسفندچه: مفاعیلن فاعلانن مفاعیلن فعلن

دوباره ماه محرم، دوباره بوی حسین
دوباره بر سر هر کوچه گفت و گوی حسین
یبا به دسته ما نوحه جنون سر کن
که می رویم شباشب، به جست و جوی حسین
نبسته اند به روی حسین، هرگز آب
فراش، تشنه لب های تفته جوشش بود
فراش، آب شد از شرم، رو به روی حسین
قتیل قبله همیشه به یاد می ماند
بیا که مهر نماز است، خاک کوی حسین
چنین که در دل من، داغ کربلا جاری ست
شهیبد می شوم از هرم آرزوی حسین
طلوع می کند آخر طلیعه موعود
مسیر قبله عوض می شود، به سوی حسین
علی اکبر لطیفیان: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
این اشک نیست، آب زلال و مطهر است
این چشم نیست، چشمه ای از حوض کوثر است
ظرف نزول رحمت پروردگار شد
چشمی که بیش تر به خودش، گریه دیده است
چشمی که بیش تر به خودش، گریه دیده است
ما خشک می شویم، ولی بار می دهیم
فرموده است حضرت صادق: هر آن کسی
در حج و در عبادت و در سجده های شب
ما را از این تلاطم دنیا، هراس نیست
بر من لباس نوکری ام را کفن کنید
فرموده است حضرت صادق: هر آن کسی
در حج و در عبادت و در سجده های شب
ما را از این تلاطم دنیا، هراس نیست
بر من لباس نوکری ام را کفن کنید
علی اکبر لطیفیان: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن
بالا نرفت آنکه به پای تو پا نشد
آقا نشد هر آنکه برایت گدا نشد
مقصود از تکلم طور از تو گفتن است
موسی نشد هر آنکه کلیم شما نشد
روز ازل برای گلوی تو هیچ کس
غیر از خدای عز و جل خونبها نشد
در خلقتش زمین و مکانهای محترم
بسیار آفرید ولی کربلا نشد
یک گوشه می رویم و فقط گریه میکنیم
حالا که کربلای تو روزی مانده
داغ تو اعظم است تحمل نمی شود
در حیرتم چگونه قد نیزه تا نشد

دفن شهدای کربلا: روز بعد از رفتن عُمَرِ بْنِ سَعْدِ از کربلا - دوازدهم مُحَرَّم - عده ای از قبیله بنی اسد آمدند و بر بدن امام و یارانش نماز خواندند و آن ها را به خاک سپردند. بدن امام را در همان قتلگاه، بدن علی اکبر را در پایین پای امام، عباس را در علقمه، بدن حَبِیبِ بْنِ مَطَّاهِرِ را کمی آن طرف تر و دیگر شهدا راهم در گودالی در اطراف قبر امام به خاک سپردند. طبق اعتقادات و فتاوی شیعه، فقط امام اجازه دارد که بر بدن امام دیگر نماز بخواند و او را غسل و کفن کند و به خاک بسپارد. از امام رضا علیه السلام نقل شده که امام سجاد علیه السلام با اینکه در اسارت عُمَرِ بْنِ سَعْدِ بود، در روز ۱۲ مُحَرَّم آمد و بدن سیدالشهداء را همراه بنی اسد به خاک سپرد. امام صادق علیه السلام هم فرمود: جایز نیست امام را غسل دهد، مگر کسی که امام باشد و در ادامه فرمود: امامت امام محقق نمی شود، مگر اینکه امام قبل از خود را غسل و کفن کند. در مورد تمامی ائمه ما چنین بوده است. امام رضا علیه السلام فرمود: آن کس که علی بن الحسین علیه السلام را قدرت داد که به کربلا بیاید و عهده دار امر پدر گردد، قدرت می دهد، صاحب این امر به بغداد آید و متولی امر پدر شود و بازگردد، درحالی که در زندان بود نه اسیر. پس به استناد آنچه گذشت، شیعه معتقد است امام سجاد علیه السلام در روز ۱۲ مُحَرَّم به اذن الهی وبا استفاده از قدرت ولایت تکوینی که به ایشان اعطا شده، از طریق طی الارض خود را به کربلا رساند و بدن مطهر امام را به خاک سپرد. البته در این امر مهم بنی اسد، امام را یاری کردند، از این رو در بعضی از کتب تاریخی آمده که بنی اسد بوریایی را در قبر ابا عبدالله علیه السلام قرار دادند و بدن مطهر حضرت را روی این بوریای نهادند که شاید بتوان گفت این بوریای، کفن امام حسین علیه السلام محسوب شد.

پژوهشی نو در بازنشاسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب ارشاد، لهوف، عیون اخبار الرضا، اعلام الوری و ...

وزیده بر دلسم عطر خدائی
امان از این زمین نینوائی
صدا زد زینب گبری، برادر
از اینجا می رسد بوی جدائی
حسین ای نور دیده
دگر وقتش رسیده
نسیم غربت و غم
از این صحرا وزیده
شود زینب ز داغت قد خمیده

علی اکبر و قاسم کجائید
جوانان بنی هاشم بیائید
توکل بر خداوند تعالی
همین جا خیمه را بر پا نمائید
چه آید بر سر من
به حال اکبر من
شود اینجا فدائی
علی اصغر من
ابو فاضل امیر لشکر من

رسیده کاروان بر دشت ماتم
درون قلب زینب پر شد از غم
همه اهل حرم دلشوره دارند
ز دیده گشته جاری اشک نم نم
رسد هر دم در اینجا
سپاهی بهر اعدا
و طفلان دل غمینند
که تنها مانده مولا

دلهم پر خون شود از

موسی

ذکر سقائی خروج از کربلا

در برابر جسم شاه دین (۲) گفت و اینچنین زینب حزین
که گر رفتم و میگذارم حسین جان به حق می سپارم (۲)
با تو آمدم، من در این زمین (۲) بی تو میروم، با دل غمین
اگر زخم تن، می شمارم حسین جان به حق می سپارم (۲)

سائل

پرسید آن ولی خدا، این زمین کجاست
گفتند سرزمین عفر، یکی گفت کربلاست
آن کس که بُد پناه خلاق در عالمین
آن ملجاء عظیم که محبوب کربلاست
گفتا پناه می برم به خدا از بلا و غم
در این زمین که مخزن اندوه و هم بلاست
اینجا محل ریختن خون ما بُود
یعنی به حج آخر ما، این زمین مناسبت
اینجا شگسته می شود از حرمت، ولی
گردد پناه شیعه، که این وعده خداست
زینب گشای محمل خود را در زمین
اینجا همان بیشت خدا، وعده گاه ماست
فرموده بیمبر حق باشد این سخن
کاین سرزمین محل قبور من و شمامست
زین خاک غم به همسر خود داده مصطفی
میویش که بر دل و جانم خوش آشناست
زین سرزمین بوی علی می رسد به جان
آری هنوز صوت دل آرام او بجاست
ای کاش «سائل» بدهد جان در این زمین
هر چند نامه عملش از گنه سیاست

ذکر سینه زنی ورود به محرم و کربلا

گلای زهرایی، تو دامن دشته
دلای عاشق شد، تو صحرا سرگشته
شروع قیامه، تو صبح شیدایی
خدا باشه یار، گلای زهرایی
وای وای وای حسین حسین مولا
وای وای حسین حسین مولا
دلا پر از نوره، مَتِ یه محرابه
راحت بخواب اصغر، که مشکا پر آبه
دلا مستِ مست، عمو ابالفضله
نگاهها به دست، عمو ابالفضله
وای وای حسین حسین مولا
وای وای حسین حسین مولا
خدا کنه چشما نشه، پر از شبنم
برادر و خواهر، نشن جدا از هم
گل حُسن یوسف، تو باغ یعقوبه
دل زینب اینجا، همیشه آشوبه
وای وای حسین حسین مولا
وای وای حسین حسین مولا

به روی خاک صحرا مانده تنها
شهیدان حسینی بی کفن ها
ولی آخر کسی باید بیاید
برای دفن این پاره بدن ها
همه دلها غمین است
کسی روی زمین است
که نشاسند او را
کدامین نازنین است
فقط این کار زین العابدین است

تمام آسمان پر شور و شین است
تمام آسمان پر شور و شین است
بیانید این تن افتاده تنها
تن صد چاک بابایم حسین است
بین بال و پرش را
تمام پیکرش را
خودم دیدم به کوفه
به روی نی سرش را
نمی بینم چرا انگشترش را

دل دریا حریف اشک من نیست
بین یک جای سالم در بدن نیست
بگو با پیکرت بابا چه سازم
برای تو پدر جان یک کفن نیست
به قربان صدایت
فدای رینایت
بگو بابا چگونه
نمایم جا به جای
که خون جاری شده از دست و پایت

کسی غیر از تو در احساس من نیست
کسی غیر از تو خیر الناس من نیست
عزیز من چرا در قتلگاهت
کنار تو عمو عباس من نیست
بگویم با دل زار
کجایی ای علمدار
بیا و جسم پاک
برادر را تو بردار
که بعد از تو گره افتاده در کار

معنوی شکران

توبه حر و بازگشت و شهادت او:

حر بعد از خطبه امام به سمت عَمْرُئِین سَعْد رفت و گفت: آیا تو واقعاً
می خواهی با این مرد بجنگی؟ این سعد گفت: آری به خدا قسم؛ جنگی
خواهم کرد که کمترین چیز آن جدا شدن سرها از پیکر و دستها از
بدن باشد! حَرّ از عمر بن سعد جدا شد و به سمت سربازان خودش رفت،
در حالی که بدنش می لرزید و قصد حرکت به سمت امام علیه السلام را داشت که
در این هنگام مُهَاجِرِ بِنِ اَوْس به حَرّ گفت: کار تو مرا به شک انداخت؛
اگر از من در مورد شجاع ترین مرد کوفه سؤال کنند، کسی جز تو را نام
نمی برم؛ چرا می لرزی؟ چه کار می خواهی بکنی؟ حَرّ پاسخ داد به خدا
قسم! خودم را بین دو راهی بهشت و جهنم می بینم؛ به خدا سوگند! حَرّ
بهشت را انتخاب نمی کنم، هر چند در این راه تکه تکه شوم. آن گاه سوار
اسبش شد، در حالی که دستهایش را بر سر گذاشته بود به گزارشی
همراه پسرش علی و به گزارش دیگر، همراه غلامش به سمت یاران امام
رفت و این گونه می گفت: خدایا! به سوی تو باز می گردم؛ توبه مرا قبول
کن، زیرا دل اولیای تو و فرزند دختر پیامبرت علیه السلام را لرزاندم.
حَرّ خدمت امام علیه السلام رسید و عرض کرد: فدایتان شوم! من همان کسی
هستم که همراه شما آمدم و کار را بر شما سخت گرفتم. به خدا قسم!
نمی دانستم این مردم کار را به اینجا می رسانند؛ من اکنون به درگاه الهی
توبه می کنم! آیا راهی برای توبه من هست؟ توبه ام قبول می شود؟
امام علیه السلام فرمودند: نَعَمْ يَتُوبُ اللهُ عَلَيْكَ فَأَنْزِلْ؛ بلکه خداوند توبه تو را
می پذیرد؛ از اسب پایین بیا و استراحت کن. حَرّ عرض کرد: اگر اجازه
بدهید سواره باشم بهتر از این است که پیاده شوم تا در راه شما بجنگم و
پایان کار من و پیاده شدنم با شهادت در راه شما باشد. به گزارشی دیگر
گفت: من اول کسی بودم که راه را بر شما بستم، پس اجازه بدهید
نخستین کسی باشم که در راه شما کشته می شوم.

مقام قرب خدا یا بهشت اهل ولاست
مقام قرب خدا یا بهشت اهل ولاست
بهشت اهل ولا یا زمین کرب و بلاست
بهشت اهل ولا یا زمین کرب و بلاست
ورق ورق شده هفتاد و دو کتاب خدا
ورق ورق شده هفتاد و دو کتاب خدا
به هر ورق ز دم تیغ، آیه ها پیداست
به هر ورق ز دم تیغ، آیه ها پیداست
بنی اسد متحیر، ستاده اند همه
بنی اسد متحیر، ستاده اند همه
سکوت کرده ولی در سکویشان غوغاست
سکوت کرده ولی در سکویشان غوغاست
نه سر بود به تن کشتگان، نه تن سالم
نه سر بود به تن کشتگان، نه تن سالم
نه از غلام، نه مولا، نشان در آن صحراست
نه از غلام، نه مولا، نشان در آن صحراست
ز کوفه اشک فشان، یک سوار می آید
ز کوفه اشک فشان، یک سوار می آید
به نینوای وجودش، نوای یا ابتاست
به نینوای وجودش، نوای یا ابتاست
گشود لب که الا، ای موالیان حسین
گشود لب که الا، ای موالیان حسین
مرا شناخت بر این لاله های باغ خداست
مرا شناخت بر این لاله های باغ خداست
کنار هم بدن قطعه قطعه انصار
کنار هم بدن قطعه قطعه انصار
حبیب و مسلم و جون و بُریر و عابس ماست
حبیب و مسلم و جون و بُریر و عابس ماست
کنار علقمه افتاده پیگری بی دست
کنار علقمه افتاده پیگری بی دست
که چشم تشنه لبان از خجالتش دریاست
که چشم تشنه لبان از خجالتش دریاست
به اشک دیده بشوید زخم هایش را
به اشک دیده بشوید زخم هایش را
که حافظ حرم و میر لشکر و سقااست
که حافظ حرم و میر لشکر و سقااست
به قلب معرکه خون می دمد ز گودالی
به قلب معرکه خون می دمد ز گودالی
که در میانه آن جسم یوسف زهراست
که در میانه آن جسم یوسف زهراست

غلامرضا سازگار

من و رفتن از این خاک ای برادر
من و این چشم نمناک ای برادر
مرا بر ناله عریان نشانند
تو را بر خاک و خاشاک ای برادر
خداحافظ امیرم
امیر بی نظیرم
دعا کن حاجتم را
کنار تو بگیرم
که شاید بر مزار تو بمیرم

خداحافظ سر از تن بریده
دگر وقت وداع من رسیده
به من حق می دهی بی تاب باشم
کسی چون من چنین داغی ندیده
خداحافظ نگارم
بین ابر بهارم
تو را ای پاره پیکر
به زهرا می سپارم
دگر من طاققت دیدن ندارم

شکسته داغ تو بال و پر را
بین خیره نگاه آخرم را
خودم از قتلگهت ای برادر
شنیدم ناله های مادرم را
بین ای بی قرینه
که مادر از مدینه
رسیده در کنار
به آوای حزینه
کنار تو زند بر روی سینه

خدایا می شود ساقی بیاید
به سوی خواهرش دیده گشاید
بگو از علقمه برخیزد از جا
مرا در این سفر راهی نماید
بگو ای قرص ماهم
همیشه تکیه گاهم
به دستان تو مانده
برادر جان نگاهم

دعایم کن که بی تو بی پناهم
مجتبی شکریان

حُرّ پس از پیوستن به امام علیه السلام عرض کرد: وقتی از کوفه حرکت می کردم صدایی از پشت سرم شنیدم که می گفت ای حُرّ شاد باش که به سوی خیر می روی؛ برگشتم اما کسی را ندیدم. با خودم گفتم تو را به جنگ حسین علیه السلام پسر پیامبر صلی الله علیه و آله می فرستند؛ انتظار خیر داری؛ اما همواره در فکرم بود که به شما ملحق شوم. سیدالشهداء علیه السلام فرمودند اکنون به خیر رسیدی.

این آزادمرد آزاد شده به دست سیدالشهداء علیه السلام از حضرت اذن میدان گرفت. قبل از مبارزه اش جلوی لشکر عمرین سعد ایستاد و ضمن نصیحت آنها و یادآوری جایگاه ابا عبدالله، سعی کرد آنها را از جنگ با امام علیه السلام باز دارد؛ اما سخن برحق حُرّ هم در دل سنگین و پر از مال حرام دشمنان اثر نکرد. دوباره خدمت امام برگشت و سپس راهی میدان شد و بعد از جنگ نمایانی، شمار زیادی از دشمنان را به درک فرستاد. حُرّ به همراه زُهَیْرِ بْنِ قَیْنِ به دشمن حمله کردند و هر گاه هر کدام گرفتار می شدند، دیگری او را یاری می کرد. عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ حُصَيْنِ بْنِ تَمِيمِ دستور داد با ۵۰۰ سوار آنها را تیر باران کردند، اسب حُرّ را پی کردند و حُرّ از اسب به زمین افتاد؛ باز هم بی اسب و پیاده می جنگید، تا اینکه گروهی او را محاصره کردند و به درجه رفیع شهادت رسید. هنوز جان در تن داشت و خون تنش جاری بود که امام علیه السلام به بالینش آمدند. [نمی دانم شاید باورش نمی شد که سیدالشهداء به بالینش بیاید؛ آخر او اول بار راه را بر امام علیه السلام بسته بود!] امام علیه السلام سرش را به دامن گرفتند و گرد و غبار از صورتش پاک کردند و فرمودند: اَنْتَ الْخُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكْ اُمْكُ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. ای حُرّ تو آزاد مردی، همچنان که مادرت تو را حُرّ نامید که در دنیا و آخرت آزاد باشی

پژوهشی نو در باز شناسی مقتل سیدالشهدا به نقل از الفتح، لهوف، ارشاد جلاء العیون و...

محمد علی مجاهدی

می وزد در کربلا عطر حضور از قتلگاه

می کند انکار خورشیدی ظهور از قتلگاه
برگ ریزان است و پاییزان، در این طوفان رنگ
کاروانی می کند گویا عبور از قتلگاه
می رود این کاروان بی آن که پیچد در فضا
دود اسپند از خیام، عطر بخور از قتلگاه
بال در بال کبوترها، کدامین آفتاب
می کند پرواز تا آفاق نور از قتلگاه؟
باز عیسی می رود تا سیر خورشیدی کند؟
یا کلیم آورده خورشیدی به طور از قتلگاه
تا چه آمد بر سرفر آن؟ که می آید به گوش
نالۀ انجیل و تورات و زبور از قتلگاه
پیکر سی پاره قرآن زهم پاشیده است؟

یا تن خورشید افتاده است دور از قتلگاه؟
رود رود زمزم اینجا، شور و حال و زمزمه است
تا چه سهمی می برد با این عبور از قتلگاه
شط در اینجا بر سر و بر سینه می کوبد که حیف
می برم با خود فقط چشمی نمود از قتلگاه
این که می جوشد ز طبع نینوایی، شعر نیست
تا ابد این چشمه می گیرد، شعور از قتلگاه
درک سرخ ما زعاشورا، تو را کم داشته است
لحظه ای سر بر کن، ای عشق غیور از قتلگاه

مبارزه و شهادت فرزندان عبدالله بن جعفر

حضرت زینب با وجودی که در کربلا داغ شش برادر دیدند، اما باز هم دو فرزند دلبندهشان عَوْن و مُحَمَّد را هم فدای امام زمانشان کردند. ابتدا عَوْن راهی نبرد شدند و این گونه رجز خواند:

إِنْ تَنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ
شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ أَزْهَرُ
يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحِ أَخْضَرَ
كَفَى بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ

دلبرانه جنگیدند و پس از به درک واصل کردن شماری از دشمنان به دست ملعونی به نام عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قُطَيْبَةَ به درجه رفیع شهادت نائل آمدند؛ سپس مُحَمَّد از سیدالشهداء اذن میدان گرفت با رجز خوانی دلبرانه:

أَشْكُو إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعَدْوَانِ
فِعْالٍ قَوْمٍ فِي الرَّدَى عَمِيَانِ
قَدْ بَدَلُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ
وَمَحَكَمَ التَّنْزِيلِ وَ التَّبَيَانِ

به دفاع از ولایت و امام زمانشان پرداختند و پس از به درک فرستادن تعدادی از دشمنان بر اثر حمله نا جوانمردانه عَامِرِ بْنِ نَهْشَلِ تَمِيمِ به فیض رفیع شهادت نائل آمدند. [پژوهشی نو در باز شناسی مقتل سیدالشهدا مستند به ارشاد، الفتح و ...]

ذکر سینه زنی فرزندان عبدالله بن جعفر

دو یار آماده، دو یار همپایه
نداره قرآنم، جز این دو تا آیه
بیا قبول کن، دو هدیه رو از من
که یار تو باشند، با این همه دشمن
وای وای وای حسین حسین مولا
می خوان برات باشن، فدایی اکبر
مگر دل نداره، حسین من خواهر
که گلهاش به راه، غمت بشه پرپر
وای وای وای حسین حسین مولا
نذار که چشم من، پر از شفق باشه
بذار که نذر من، قبول حق باشه
داداشم مکن با، عواظم بازی
دو گل رو قبول کن، برای جانبازی
وای وای وای حسین حسین مولا

علی انسانی: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

دید دارم از خجالت سر، به زیر
دید از غم تنگ گشته سینه ام
من دگر «او» گشته و خود نیستم
خُر نبوده خُر، به لطفش خُر شده
دور شد جانم ز تن های شما
دید از پا تا به سر عیب ام به عین
هر که بر این آستان باشد سرش
هر مُحیی را که او محبوب شد
دل ز هر دلداده می گیرد حسین
مست چشمش جام عالم پُر کند
جُرُم را بخشیده می گیرد کریم

مرتضی امیری اسفندقه: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

عاقبت جان تو در چشمه مهتاب افتاد
نور در کاسه ظلمت زده چشم ریخت
کارت از یبله بوسیده به پرواز کشید
چشمه شد، زمزمه شد، نور شد و نیلوفر
عادت بود که تکرار کنی «بودن» را
ماه را بی مدد تست تماشا کردی
چه کش بود در آن جلوه مجذوب مگر
چهره واقعت را به تو برگرداندند
شهد سرشار شهادت به تو ارزانی باد
امشب از هُرم نفس های اهورایی تو
پیچشت داد خدا، در نقست تاب افتاد
خواب از چشم تو ای شیفته خواب، افتاد
عکس پروانه برون از قفس قباب افتاد
آن دل مرده که یک چند به مرداب افتاد
از سرت زشتی این عادت ناباب افتاد
چشم از ابروی پیوسته به محراب افتاد
که به یک جذب چنبن جان تو جذاب افتاد؟
از سر نام تو سنگینی القاب افتاد
آه از این مردن شیرین، دهنم آب افتاد
گرم در دفتر من، این غزل ناب افتاد

السلام عليك يا ابا عبدالله

ای که از برق نگاهت، آسمان جان می گرفت
آسمان از گردش چشم تو، فرمان می گرفت
روز اول گر نمی کردی تو یاری عشق را
بی تو مخنون می شد و راه بیابان می گرفت
لعل شیرین لبان تو، ز بس پُر شور بود
خاتم پیغمبران گلبوسه از آن می گرفت
محو دیدار خدا می شد همه شب تا سحر
هر که در کانون عشقت درس ایمان می گرفت
آفرین بر مکتب ایثار و انسان ساز تو
هر که شاگرد تو می شد بوی انسان می گرفت
این عجب نبود، اگر خاکت به هر دردی دواست
درد از دست توان بخشی تو درمان می گرفت
ای که با تو ماجرای عاشقی آغاز شد
کی حدیث عشق و ایثار تو پایان می گرفت
روز قحط آب و روز آتش و روز عطش
آسمان گربلا ای کاش باران می گرفت
گر امان می داد گلچین، بانوی صبر و یقین
در کنار پیکر تو ختم قرآن می گرفت
آه از آن ساعت که با شمشیر بیداد و ستم
اهرم خاتم زانگشت سلیمان می گرفت
سید هاشم وفائی

حمید رضا برقی: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قامت کمان کند که دو تا تیر آخرش
یک دم سپر شوند برای برادرش
خون عقاب، در جگر شیرشان پُر است
از نسل جعفرند و علی، این دو لشکرش
این دو ز کودکی، فقط آئینه دیده اند
«واحیرنا» که این دو، جوانان زینند؟
آئینه ای که آه نازد، مگردش
«واحیرنا» که این دو، جوانان زینند؟
یا ایستاده تیغ دو سر، در برابرش؟
با جان و دل، دو پاره جگر وقف می کند
یک پاره جای خویش و یکی جای همسرش
یک دست، گرم اشک گرفتن ز چشم هاش
مشغول عطر و شانه زدن، دست دیگرش
چون تکیه گاه اهل حرم بود و کوه صبر
چشمش گدازه ریخت ولی زیر معجزش
زینب، همان شکوه که ناموس غیرت است
زینب که در مدینه فُرق بود معبرش
زینب، همان که فاطمه از هر نظر شده است
از بس که رفته این همه، این زن به مادرش
زینب، همان که زینت بابای خویش بود
در کربلا شدند، پسر هاش، زیورش

اسیر شده اند. به خداوند ومصطفی ﷺ و علی مرتضی ﷺ و فاطمه
زهرا (س) و حمزه سیدالشهداء شکایت می کنم! ای محمد! ﷺ این
حسین توست که بر خاک افتاده و باد صبا بر آن خاک می پاشد. او را
زنزادگان کشتند! امروز جدم رسول خدا ﷺ از دنیا رفت! ای اصحاب
محمد ﷺ اینها فرزندان پیامبرند که آنها را به اسارت می برند.
از امام سجّاد ﷺ نقل شده: روز یازدهم هنگام عبور کاروان از قتلگاه،
وقتی به بدن قطعه قطعه، بی کفن و دفن نشده پدرم و یارانشان نگاه
کردم، تحمل این وضع خیلی برای من سخت بود. سخت آشفته شدم
و نزدیک بود جان از تنم بیرون برود. عمّه ام زینب (س)، حالت مرا که
دید به طرفم آمد و فرمود: ما لی اُرَاکَ تَجُودُ بِنَفْسِکِ، يَا بَقِيَّةَ جَدِّي
وَ اُیُّی وَ اِخْوَتِی! ای بازمانده جد، پدر و مادرم، چرا این گونه با جان
خودت بازی می کنی؟ این چه حالی است که داری؟ گفتم: چگونه بی
تابی نکنم؟ ناشکیبایی نکنم، وقتی می بینم پدرم، برادرم، عمویم و
یاران پدرم، غرق در خون، و غارت شده در این بیابان رها شده اند و
کسی هم به سمتشان نمی رود و کفنشان نکرده و دفن شان نمی کند!
کشتگان خودشان را دفن کردند و گویا از خاندان دیلم و خزرند! (م)
مسلمان نیستند) عمّه ام جواب داد: پسر برادرم از وضعی که می بینی
نگران نباش و جزع نکن! به خدا این عهدی است از خدا که از طریق
جد، پدر و برادرم به ما رسیده و وضع چنین نمی ماند و در این زمین
بر قبر پدرت سید الشهداء ﷺ علامتی (بارگاهی) نصب می کنند که اثر
آن هرگز برطرف نمی شود و با گذشت روزها و شبها محو نمی گردد.

حرکت کاروان اهل بیت از کربلا: عصر عاشورا و شام غریبان هم با تمام سختی‌های تحمل ناپذیر و غیر قابل تصوّرش گذشت. غمّربین سعد با لشکریانش تا ظهر روز یازدهم در کربلا ماندند و اجساد یاران خودشان را دفن و اجساد امام علیه السلام و یارانشان را عربان، بی کفن و تگّه تگّه در صحرای کربلا رها کردند و بعد از ظهر روز یازدهم، کاروان اسرا را از کربلا به سمت کوفه حرکت دادند. شمار افراد اهل بیت در کاروان اسرا را بیست زن و دوازده پسر ذکر کرده‌اند و گفته شده شهربانو همسر امام حسین علیه السلام خودش را در فرات انداخت و غرق شد. غمّربین سعد سرهای شهدا را قبل از حرکت کاروان اسرا به نزد ابن زیاد فرستاد. در مورد وضع کاروان اسرا هم نوشته‌اند که آن‌ها را بر شتران بی‌جهاز، بدون تشکچه، و بی‌برده و حجاب محمل، و با روی باز سوار کردند. ادّقت کنید، با روی باز نه با سر عربان و باز. مقنعه (معجر) در عرب چند لایه داشته که یک لایه آن پارچه‌ای بوده که به روی صورت می‌افتاده است. هم اکنون نیز در بعضی نقاط ایران بعضی از بانوان و در کشور عربستان پنجاه درصد زنان این‌گونه حجاب دارند. به هر روی، زنان را با روی باز و در حالی که دست امام سجّاد علیه السلام ۲۲ ساله را با غل جامعه بسته بودند روانه کوفه کردند.

هنگام حرکت کاروان، اهل بیت فرمودند: شما را به خدا قسم، ما را از قتلگاه حسین علیه السلام عبور دهید. وقتی نگاه حضرت زینب (س) به بدن بی‌سر و قطعه قطعه شده اباعبدالله علیه السلام افتاد، فرمود: ای محمّد صلی الله علیه و آله که درود ملائکه آسمان بر تو باد! این حسین توست که در خون خود غلتیده و بدنش تگّه تگّه شده است و این‌ها دختران تو هستند که

الهی کن نظر بر حال زینب
برای دین حق عون و محمد
دل ما شد هوایی
رسد آوای زهرا
خران شد گلشن آمال زینب
به میدان می رود اطفال زینب
شده وقت جدائی
بیا مادر کجائی
برای لاله هایت کن دعائی

فداده بر دل زینب شراره
نظاره میکند با قلب پر خون
نوا آمد زمیضان
بگیر این گاه آخر
بریزد از دو چشمانش ستاره
که جسم پاکشان شد پاره پاره
بیا دائی حسین جان
سر ما را به دامان
شدیم آخر فدای دین و قرآن

دوباره سینه ها ماتم سرا شد
کنار پیکر عون و محمد
یکی در دست سقا
یکی آغوش حیدر
دوباره خیمه ها غرق عزا شد
دوباره محشر کبری بیا شد
یکی در دست مولا
یکی آغوش زهرا
کند این صحنه را زینب تماشا

برادر جان فدای گریه هایت
اگر چه لاله هایم غرقه خون شد
شوم قربان سرت را
بیا خواهر بیوسد
حسین گریه نکن زینب فدایت
فدای تار موی بچه هایت
علی اکبرت را
گلوی اطهرت را
میر با خود دگر انگشترت را

مهدی مددی

علیرضا قزوه

ای زلف خون فشان توأم لیلۀ البرات
وقت نماز شب شده، حیّ علی الصلّاه
از منظر بلند، ببین صف کشیده اند
پشت سرت تما می ذرات کائنات
خود جاری وضوست، ولی در نماز عشق
از مشک های تشنه وضو می کند فرات
توفان خون وزیده، سر کیست زیر نشت
خاک تو نوح حادثه را می دهد نجات
بین دو نهر، خضر شهادت به جستجوست
تا آب نوشد از لب، ای چشمه حیات
ما را حیات لم یزلی، جز رخ تو نیست
ما بی تو چشم بسته و ماتیم و در ممات
سعید بیابانکی

پرده بر می‌دارد امشب، آفتاب از نیزه ها

می‌دمد یک آسمان خورشید ناب از نیزه ها
می‌شناسی این همه خورشید خون آلود را

آه! ای خورشید زخمی! رخ متاب از نیزه ها
کهکشان است این بیابان، چون که امشب می‌دمد

ماهتاب از نیزه ها و آفتاب از نیزه ها
ریگریگش هم گواهی می‌دهد روز حساب

کاین بیابان، خورده زخم بی حساب از نیزه ها
بال‌هایی سرخ و تن‌هایی به خون غلتیده است

یادگار اسب‌هایی بی‌رکاب از نیزه ها
آرزوی آب هم این جا عطش نوشیدن است

خواهد آمد «لعطش»ها را جواب از نیزه ها

امام علیه السلام در کوتاه‌ترین زمان ممکن خود را به قاسم رساند و با شمشیری به غمّربین سعید اُزّدی حمله کرد و با ضربه امام، دست آن ملعون قطع شد و ناله‌ای زد که لشکریان غمّربین سعد به جنبش افتادند و عدّه زیادی برای نجات او حمله ور شدند و در این میان به گزارش ضعیف، بدن نازنین قاسم و به گزارش مستندتر، بدن آن ملعون زیر سم اسب‌ها پایمال شد و بعد از اینکه گرد و غبار میدان فروکش کرد، اباعبدالله را دیدند که بر سر پیکر خونین قاسم نشسته و حضرت قاسم، آخرین رمق‌هایش هم از دست می‌رفت و پاهایش را روی زمین می‌کشید. امام علیه السلام سر قاسم را به زانو گرفت [ای کاش برای علی اکبر هم لحظات پایانی می‌رسید] و فرمود: از رحمت خدا دور شوند قومی که تو را کشتند؛ روز قیامت جدّ و پدرت با آن‌ها مخاصمه خواهند کرد! به خدا سوگند! چه سخت است بر عمویت، که تو او را بخوانی ولی نتواند تو را اجابت کند؛ یا اجابت کند ولی دیگر فایده‌ای نداشته باشد. به خدا سوگند! امروز، روزی است که دشمنان عمویت بسیار و یارانش اندک هستند. سپس بدن حضرت قاسم را به آغوش گرفت و غریبانه به سوی خیمه‌ای که اجساد را نگه می‌داشتند، برد در حالی که پاهای قاسم به روی زمین کشیده می‌شد.

تذکر مهم: روضه‌های نشان دادن دست خط امام حسن به امام حسین، عروسی حضرت قاسم و کشته شدن ارزق شامی و چهار فرزندش بدست حضرت قاسم در هیچ یک از کتب دسته اول تاریخی و کتب معتبر نیامده و تحریفی است.

بزوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب ارشاد، لهوف، تاریخ طبری و...

شهادت حضرت قاسم: از دیگر شهدای بنی هاشم قاسم بن الحسن است. وقتی برای اذن به میدان رفتن، خدمت امام رسید، هر چه کرد، امام اجازه نداد و دست به گردن قاسم انداخت و هر دو شروع به گریه کردند، تا جایی که نوشته‌اند: حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا. به هر روی، از هر راهی که بود، با التماس و بوسیدن دست و پای امام علیه السلام قاسم موفق شد از عمو اذن میدان بگیرد. یک نوجوان ۱۳ الی ۱۴ ساله، ماه پاره‌ای از آل هاشم، عازم جنگ شد، در حالی که هنوز اشک روی صورتش جاری بود اینگونه رجز خواند:

أَنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ سَبَطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمَنِ
هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ أَنْاسٍ لَأَسْفُوْا أَصْوَابَ الْمُزَنِ.

یکی از لشکریان عمر بن سعد به نام حمید بن مسلم که بیشتر نقل‌ها از اوست، گفته: من در بین لشکریان عمر بن سعد بودم که دیدم نوجوانی که صورتش مثل ماه پاره‌ای بود به میدان آمد، در حالی که پیراهن درازی به تن داشت و نعلینی به پا پوشیده بود که بند این نعلین در پای چپ باز بود. حضرت قاسم ۱۳ - ۱۴ سال بیشتر نداشتند ولی جنگ سختی کردند و شماری از دشمنان را به درک واصل کردند. حمید بن مسلم می‌گوید عمر بن سعید (عمر بن سعد) بِنِ ثَقِيلٍ أَرْدَى گفت باید خون این نوجوان را بریزم؛ گفتم چه ضرورتی دارد؛ همان عده‌ای که با او در حال جنگند برای کشتنش کافی است؛ ولی عمر گوش نکرد و در یک فرصت ناغافل شمشیری به سر حضرت قاسم زد که فرق مبارکش شکافت و با صورت به زمین افتاد و فریاد زد عمو به فریادم برس.

باز هم جاری ست این جا رودرود از سینه ها

بس که می آمد صدای آب آب از نیزه ها

گر چه این جا موج موج تشنگی ها جاری است

می تراود چشمه چشمه، شعر ناب از نیزه ها

علی انسانی

بیش از ستاره زخم و ، فلک در نظاره بود

دامان آسمان ز غمش پر ستاره بود

لازم نبود آتش سوزان به خیمه ها

دشتی ز سوز سینه زینب شراره بود

می خواست تا ببوسد و برگرددش ز خاک

قرآن او ، ورق ورق و باره پاره بود

یک خیمه نیم سوخته ، شد جای صد اسیر

چیزی که ره نداشت در آن خیمه ، چاره بود

آزاد گشت آب ، ولیکن هزار حیف

شد شیردار مادر و ، بی شیر خواره بود

چشمی ، بر آنچه رفت به غارت ، نداشت کس

اما دل رباب ، پی گاهواره بود

یک طفل با فرات ، کمی حرف زد ولی

نشنید کس ، که حرف زد با اشاره بود

یک رخ نمانده بود که سیلی نخورده بود

در پشت ابر ، چهره هر ماهپاره بود

از دست ها مپرس که با گوش ها چه کرد

از مشت ها مپرس که با گوشواره بود

مصطفی متولی: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلاتن

لاله سرخی و از خون خودت ، تر شده ای

بی سبب نیست که اینگونه معطر شده ای

دشت را از شر داغ دلت سوزانندی

راستی باغی از آلاله پرپر شده ای

تنش تیغ و تنت کربلا را لرزانند

زخمی صاعقه خنجر و خنجر شده ای

چه کنم با غم این پیکر پامال شده

بی پر و بال تر از هر چه کبوتر شده ای

سنگ بر آینه ات خورده و تکثیر شده

مثل غم های دلم چند برابر شده ای

ماه زیبای کفن پوش! هلالم کردی

شاخ شمشاد عمو ، مثل صنوبر شده ای

ای به کام تو شهادت ز غسل شیرین تر

تو در آیین وفا ، آینه باور شده ای

این جماعت همه دنبال سرت می گردند

چشم بر هم بزنی ، پیکر بی سر شده ای

دست و پای می زنی و من جگرم می سوزد

خیلی امروز شبیه علی اکبر شده ای

ذکر سقائی حضرت قاسم

قاسم ای گل باغ مجتبی (۲) نو گلی ز گلزار مرتضی

دگر قاسم گشته ام غریب که از دل مرا می رود شکیب (۲)

ای جوان ناکام مه لقا (۲) می کند عمو بهر تو دعا

توئی یادگار برادرم شدی غرق خون در برابرم (۲)

ز خون لاله تمام کرانه رنگین بود

خمیده بود افق بسکه داغ سنگین بود

هزار زخم به عبرت چو چشم وا مانده است

که عشق بی سر و دست و کفن رها مانده است

فراز با همه قامت فرود آمده بود

قیام حمد کنان در سجود آمده بود

صدای سوگ ز محمل به آسمان می رفت

درای مرثیه خوان بود و کاروان می رفت

علی انسانی: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

خیام آشنا از آتش بیگانه میسوزد

کبوترهای بی بال و حرم را لانه میسوزد

چه غوغایی است در این دشت ماتم زان؟ نمی دانم

که از شرح دل دیوانه و فرزانه میسوزد

مگر دشمن نمی داند که زد بر خیمه ها آتش؟

که در یک خیمه بیماری است ، بی تابانه میسوزد

سری بالای نی بینم ، چو ماهی زیر ابر خون

که از شوق وصال حضرت جانانه میسوزد

رود بر چرخ ، دود از خیمه ها یا از دل زینب؟

که از بیداد و ظلم زاده مر جانانه میسوزد

غروبی آتشین می باشد و طفلی دود هر سو

که خود چون شمع و دامن چون پروانه میسوزد

یکی کو تا به یاری خیزد و بنشاند آتش را

وگر نه پای تا سر ، کودک دُر دانه میسوزد

دل سوزان طفلان را دگر حاجت به آتش نیست

دل آتش چرا یارب، بر این دل ها نمیسوزد

پرویز بیگی حبیب بیگی مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن
غروب بود و افق حرف های گلگون داشت

ز تیر فاجعه زینب دلی پر از خون داشت
غروب بود و غریبانه خیمه ها می سوخت
کرانه چشم بدان خون بیکران می دوخت
نسیم، گیسوی خون را دمی تکان میداد
به این بهانه گل زخم را نشان می داد
دل شکسته زینب شکسته تر می گشت
چو چشم طفل، به سودای آب بر می گشت
فتاده بود ز اوج فلک، ستاره عشق
شکسته بود به یک گوشه گاهواره عشق
ستاده اسب و شکوه سواره را کم داشت
افق به رنگ شقایق، لباس ماتم داشت
در آن غروب که آیات عشق شد تفسیر
در آن دیار که رویای اشک شد تعبیر
حماسه بود که از بطن خاک و خون می رُست
سروشک بود که زخم ستاره را می شست
به روی دست و سر و پای، باره می راندند
هزار باره به جسم ستاره می راندند
نبود دست که گیرد، ستاره در آغوش
میان تیر، تن پاره پاره در آغوش
نبود دست که بیرون ز زخم آرد تیر
به خیمه آب رساند اگر گذارد تیر
سوار آب چو پرواز را تجسم کرد
چه صادقانه بدان زخم ها تبسم کرد

محمد جواد شرافت مفعول فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

در سرخی غروب نشسته سپیده ات جان بر لبم، ز عمر به پایان رسیده ات
آخر دل عمومی تو را پاره پاره کرد آوای ناله های بریده؛ بریده ات
در بین این غبار به سوی تو آمدم از روی ردّ خون به صحرا چکیده ات
خون گریه میکنند، چرا نعل اسب ها؟ سخت است روضه تن در خون تپیده ات
بر بیت بیت پیگر تو خیره مانده ام آه ای غزل، چگونه ببینم قصیده ات؟
احلی من العسل ز لبان تو می چکد ای گل زبازد است بیان عقیده ات
باید که می شکفت گل زخم بر تنت از بس خدا شبیه حسن آفریده ات

ذکر سینه زنی حضرت قاسم

اگر چه جون دادن، شتاب نمی گیره از این کلت بوی، گلاب نمی گیره
می کن بهترین کار، که رسم دیرینه نشستن کنار، یتیم و مسکینه

وای وای وای حسین حسین مولا

ببین یتیم تو، شده ازین زُمره از امتحان رفته، با بهترین نمره
می خوام رزم قاسم، ضرب المثل باشه لبام وقت مردن، پر از عسل باشه

وای وای وای حسین حسین مولا

رو چهره ام گرد، یتیمی می شینه کی گفته حالم رو، بابام نمی بینه
نمونده توانی، ز مرکب افتادم عمو جان بابا، برس به فریادم

وای وای وای حسین حسین مولا

محمد بابا نیری: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

غم می دمد در حنجری آتش گرفته

اینجا صدای خواهری آتش گرفته

اینجا کیوتر بچه ها را یک کیوتر

پیچیده دربال و پری آتش گرفته

فریاد عصمت، شعله می گیرد دمامد

از تار و بود معجری آتش گرفته

بشتاب زینب، در میان شعله ها باز

دامان طفل دیگری آتش گرفته

آنسوی فریاد عطش صد حنجره درد

در لای لای مادری آتش گرفته

از داغ این آلاله های غرقه درخون

هر گوشه چشمان تری آتش گرفته

قرآن تلاوت می کند فرزند قرآن

از روی نیزه با سری آتش گرفته

پیش نگاه خسته پروانه، شمعی

افتاده بر خاکستری آتش گرفته

بی شک تمام این وقایع ریشه دارد

در اتفاقات دری آتش گرفته

شهادت حضرت علی اکبر: نخستین کسیکه از بنی هاشم خدمت امام علیه السلام رسید و اذن میدان گرفتند حضرت علی اکبر بودند، امام علیه السلام بی درنگ اجازه دادند و حضرت علی اکبر راهی میدان جنگ شدند؛ وقتی می رفتند امام فرمودند: ؛ خدایا! تو شاهد باش که جوانی برای جنگ به سوی این قوم رفت که از نظر شمایل، اخلاق و گفتار شبیه ترین مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله تو بود! ما هر وقت مشتاق زیارت پیغمبر صلی الله علیه و آله می شدیم به این جوان نگاه می کردیم. سپس رو به عمر بن سعد کردند و فریاد زدند: ای پسر سعد! خدا زخم تو را قطع کند، همان گونه که رحم مرا بریدی. حضرت علی اکبر به میدان رفتند و شمار زیادی از دشمنان را به درک فرستادند؛ سپس به خدمت پدر برگشتند و عرض کردند: پدر جان! تشنگی آن قدر شدید است که کم مانده مرا از پای درآورد و سنگینی این اسلحه و زره من را به سختی انداخته است! آیا راهی برای به دست آوردن آب هست؟ مورخین نوشته اند: امام حسین علیه السلام گریه کردند و فرمودند: ای پسر! نزد من آبی نیست؛ کمی دیگر جنگ کن. ساعتی دیگر جدت پیغمبر صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهی کرد و از دست او آن چنان آب می نوشی که سیراب شوی و پس از آن هرگز تشنه نخواهی شد. در روایتی دیگر امام فرمودند: پسر! زبان خود را نزدیک بیاور و زبان حضرت علی اکبر را در دهان مبارکشان گذاشتند و مکیدند و انگشتر خود را به علی اکبر دادند و فرمودند آن را در دهانت بگذار و به سوی دشمن برگرد؛ امیدوارم که هنوز روز به پایان نرسیده از جدت جامی بنوشی که هرگز تشنه نشوی. حضرت علی اکبر دوباره راهی میدان شدند و شمار دیگری از دشمنان را به درک واصل کردند. مُرَّةٌ بِنِ مُنْقَذِ عَبْدِی یا مُنْقَذِ بِنِ مُرَّةٍ عَبْدِی گفت: گناه عرب به گردن من باشد، اگر این جوان بر من بگذرد و چنین حمله بکند و من داغ مرگش را بر دل پدرش نگذارم. تا اینکه فرصتی یافت و تیر یا نیزه ای از پشت به بدن مبارک علی اکبر علیه السلام زد. به روایتی، شمشیری بر فرقش زدند. از این

محمود ناری: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

سیزده آینه می روید از تابیدنش

غنچه می شد آسمان در لحظه خندیدنش

گونه های خشک او وقت وداع با حسین

جرعه جرعه تشنگی نوشید از بوسیدنش

مرگ را می گفت "أحلی من عسل" آن نازنین

می رسید ای عشق هنگام عسل نوشیدنش

دیدنی بود اشتیاقش، دیدنی تر گشته بود

روی مرکب رفتن و جوشن به تن پوشیدنش

شوق در آغوش بگرفتن شهادت را دمی

سخت باشد سخت، حتی یک نفس فهمیدنش

می رود اما صدای پای گلچین می رسد

شد فلک را گوئیا هنگامه ی کل چیدنش

نوجوان و کارزار و این دلیری در نبرد

شد تماشایی در آن دشت بلا جنگیدنش

تیغ ها در دست گل چینان و او روی زمین

باغبان آمد در آن لحظه برای دیدنش

اشک می غلتید بر گلبرگ رخسار حسین

چون نظر می کرد خونین دل بخون غلتیدنش

هر که در دل ناله دارد ناله "یاسر" می توان

عمق درد و داغ را فهمید از نالیدنش

غارت اموال سیدالشهدا و اهل بیت: هنوز دقایقی از شهادت امام علیه السلام

نگذشته بود که دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله کار ناتمام حمله به خیمه ها در لحظات رزم سیدالشهدا را از سر گرفتند. یک مشت یاغی از خدا بی خبر با آتش زدن خیمه ها، حمله و غارت را از هر طرف شروع کردند و هیچ کس هم جلو دارشان نشد، مگر یک زن که به همراه شوهرش در لشکر ابن سعد بود و با دیدن این همه شقاوت، بی حیایی و حرمت شکنی، آن هم نسبت به خاندان رسالت، شمشیر برداشت تا شاید بتواند از زنان و کودکان بی دفاع حمایت کند که شوهرش مانع او شد. تمامی اموال سیدالشهدا از قبیل زره، شمشیر، شلوار، لباس عامه، انگشتر و ... امام را وحشیانه به غارت بردند با اینکه در خصوص غارت خیمه ها در بعضی از کتب، گزارش های متعددی ذکر شده، من اعتقاد به بازگویی آن ندارم، همچنان که بزرگانی همچون حاج شیخ عباس قمی در صفحه ۴۷۰ منتهی الآمال بر این اصل تاکید کرده اند و باید این موضوع را سر بسته و کلی عنوان کرد. خلاصه سخن: با آتش زدن خیمه ها هر آنچه دزدیدنی بود از زیور آلات زنانه تا گهواره علی اصغر، همه را از خیمه ها و اهل بیت به غارت بردند؛ حتی چیزهایی که به حسب مادی دارای ارزشی نبود، و اهل بیت، وادار شدند سراسیمه، با پاهای بی کفش و شاید صورت های باز در این بیابان پر از یاغی پراکنده شوند. یک مشت یاغی از خدا بی خبر که از کوچک ترین و بی ارزش ترین (از نظر مادی) اموال پیکر مطهر سیدالشهدا نگذاشتند، طبیعی است که در حمله و غارت خیمه ها هم همین شقاوت ها و بی حیایی ها را داشتند و هیچ حرمتی را هم حفظ نکرده اند. حتی وقتی عمر بن سعد به خیمه اهل بیت آمد، شماری از اهل بیت از او خواستند که دستور دهد آنچه را از زنان به غارت رفته، به آن ها باز گردانند؛ اما وقتی ابن سعد دستور داد هر چه از خیمه ها به غارت بریدید به آنان بازگردانید، هیچ کس توجه و عمل نکرد!

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب مقتل خوارزمی، لهوف، ارشاد، منیر الأحران، بحار الأنوار و ...

فرصت دیگران هم سوء استفاده کردند و چند ضربه شمشیر دیگر به علی اکبر وارد کردند و رمق جان علی کم شد؛ عنان اسب را رها کردند و دست به گردن اسب انداختند و راه دیده اسب بسته شد و اسب بی اختیار علی را در بین دشمن به این سو و آن سو می برد و در این میان هر کس که به این بزرگوار می رسید، ضربه شمشیری به ایشان می زد تا جایی که نوشته اند: وَ قَطَعُوا سَبَبِيؤْفِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا؛ او را با شمشیرها قطعه قطعه کردند. در این میان تیری هم به گلولی مبارک علی اکبر خورد و از اسب به زمین افتادند، در حال جان دادن بودند و روح به گودی گلویشان رسیده بود که فریاد زدند: پدر جان! خدا حافظ! این جدم پیامبر صلی الله علیه و آله است که بر شما سلام می رساند و می گوید برای آمدن نزد ما عجله کن! به روایت دیگری فرمودند: پدر جان! این جدم رسول خداست صلی الله علیه و آله که با جام گوارایش سیرابم کرد که پس از آن تشنگی نخواهم داشت و می گوید زود بشتاب که جامی هم برای تو آماده کرده ایم. سپس صبحه ای زدند و جان بجان آفرین تسلیم کردند. سیدالشهدا با عجله به بالای سر علی اکبر رفتند و وَضَحَ حَدَّةَ عَلِيٍّ حَدَّةً؛ و سر به صورت علی گذاشتند و فرمودند: خدا بکشد کسانی که تو را کشتند! این ها نسبت به خدا و هتک حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله چقدر گستاخ شده اند. عَلِيُّ الدُّنْيَا بَعْدَكَ أَلْفَاءُ! پس از تو خاک بر سر دنیا! امام علیه السلام بر سر بدن علی اکبر با صدای بلند گریه کردند و تا آن زمان کسی صدای گریه امام را نشنیده بود. در این هنگام حضرت زینب (س) از خیمه بیرون آمدند، خودشان را به بدن مبارک علی اکبر رساندند و خویش را روی پیکر مطهر علی اکبر انداختند. امام علیه السلام سر خواهر را از روی علی اکبر برداشتند و او را آرام کردند و به خیمه برگرداندند؛ آن گاه اهل بیت امام یکی پس از دیگری وارد قتلگاه حضرت علی اکبر علیه السلام شدند و دشمن هم به آنان حمله می کرد! سیدالشهدا فرمودند: بیاید بدن نازنین برادر تان را به خیمه بازگردانید.

پژوهشی نو در باز شناسی مقتل سیدالشهدا به نقل از لهوف، ارشاد، الفتوح، منیر الأحران و ...

برگشت اسب امام به خیمه ها: وقتی امام علیه السلام شهید شدند، اسب ایشان با کاکلی خونین و زین واژگون به سمت خیمه ها رفت و با صدای اسب همه از خیمه ها بیرون آمدند و با دیدن وضع آن، به شهادت امام علیه السلام یقین کردند و به گریه و زاری پرداختند. حضرت ام کلثوم دست به سر گذاشتند و فریاد زدند: وَ مُحَمَّدًا، وَ جَدَّاهُ، وَ نَبِيَّاهُ، وَ عَلِيَّاهُ! هَذَا حُسَيْنٌ بِالْقَرَاءِ صَرِيحٌ بِكَرْبَلَاءَ مَحْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَ الرَّدَاءِ! این حسین توست که در میدان کربلا، سر از قفا بریده و عمامه و ردای او را ربوده اند!

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب مقتل خوارزمی، الفتوح، روضه الواعظین و ...

محمد رضا تقی دخت

چه تنها می روی غمگین، به سوی خیمه ها، برگرد

پرشان بال، زخمی، قاصد خون خدا، برگرد

نمی دانم چه در سر داری، اما خوب می دانم

که در می مانی آنجا از جواب بچه ها، برگرد

تو با این چشم ها، این چشم های خیس و خون آلود

به آتش می کشی چشمان اهل خیمه را، برگرد

چه خواهی داد پاسخ؟ پرشی اهل حرم این است

«چرا برگشتی از هنگامه، کو بابای ما؟» برگرد

گلوئی تشنه بر بالای نی شوق اذان دارد

معطر گشته دشت از این اذان آشنا، برگرد

و آن سوتر صدایی مبهم، اما آشنا جاری است

کلی گم کرده زینب در میان نیزه ها، برگرد

تو را تن پوشی از زخم است و در میدان تنی صد چاک

که مرهم می نهد این زخم های کهنه را؟ برگرد

این ماه نخشب است که در تب نشسته است

یا دختر علی که به مرکب نشسته است
 این گل زباغ کیست که از عطر دامش
 بر خاک نفته لاله و کوب نشسته است
 این بحر بی کرانه چه دیده است کاینچنین
 از موج خون و خشم، لبالب نشسته است
 آیا اسپر می بری ای شام تیره بخت؟
 این سوره نسااست که در شب نشسته است
 این زن همان زن است که بر خاک درگوش
 روح الامین همواره مؤدب نشسته است
 طوفان خشم فاطمه می پرورد به جان
 امشب اگر چه زمزمه بر لب نشسته است
 بار امانتی که فلک می کشد به دوش
 بر شانه های زخمی زینب نشسته است
 زنجیر را بگو که مدارا کند دمی
 این ماه نخشب است که در تب نشسته است

علی اکبر لطیفان

آفریدند تورا، تا که مسیحا باشی
 عزت و عاطفه را مظهر و معنا باشی
 آفریدند تورا، نام نهادند حسین
 تا که جانسوز ترین واژه دنیا باشی
 آفریدند تو را، محض سرافرازی عشق
 تا که دلدار جگر گوشه زهرا باشی
 در گرم، اهل گرم، پیش تو کم آوردند
 دیگران قطره ناچیز و تو دریا باشی
 تو قاتل العبراتی عجیبی نیست اگر
 کشته چشم تر زینب کبری باشی
 بر سر نیزه سرت رفت و نالو تو کردی
 مثل خورشیدی و زیباست که بالا باشی
 خیزران خورده ترین قاری قرآن خدا
 طشت زر دیده ترین حضرت یحیی باشی

حسین رستمی: مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

جاری عبور کردی و نم نم شدی علی
 از خاک می خروشی و زمزم شدی علی
 چه مادرانه دور تو می گشت خواهرم
 با دستهای عمه معمم شدی علی
 پیغمبرانه رفتی و زیر نزول تیغ
 آیینة رسول مکرم شدی علی
 تا از میان معرکه پیدا کنم تورا
 گیسو به باد دادی و پرچم شدی علی
 معراج ذوالفقاری، پهلوی شکاف دار
 زهره، نبی، علی، همه با هم شدی علی
 زخمی، شکسته، خرد شده، ذره ذره، ریز
 یکجا تمام آنچه که گفتم شدی علی
 من از تنت هر آنچه که شد جمع کرده ام
 ای وای بر دلم، چقدر کم شدی علی
 غلامرضا سازگار: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

میزند نیش سگوتت به دل من پسرم
 لب گشا گشت مرا خنده دشمن پسرم
 چشم خود واکن و یک بار دگر حرف بزنی
 از لب تشنه و سنگینی آهن پسرم
 داغ مرگ پسرش را به دلش بگذارد
 آن که بگذاشته داغت به دل من پسرم
 پاره های تنت افتاده به هر سو گوئی
 برگ گل ریخته در دامن گلشن پسرم
 کس ندیده است که از تیغ هزاران جلا
 این همه زخم رسد بر سر یک تن پسرم
 تو ذبیح منی و من تن صد چاک تو را
 هدیه دادم به ره خالق ذوالمن پسرم
 نتوان گفت که از داغ تو بر من چه گذشت
 هیچ کس را نبود تاب شنیدن پسرم
 بود حرف دل من بر لب میثم ز آن رو
 سیل خون ریخته از دیده به دامن پسرم

ذکر سقائی شهادت حضرت علی اکبر

اکبر من ای، شبه مصطفی (۲)
 نوگل گلستان مرتضی
 تو آیا علی اکبر منی؟
 که غلطان به خون در بر منی
 شد خزان، بهار جوانیت
 حیف از این رخ، ارغوانیت
 همانا گل احمر منی
 که غلطان به خون در بر منی

صابر همدانی

غروب و گر بلا ای وای زینب
 سری از تن جدا ای وای زینب
 یکی در آتش و آن یک به گودال
 به زیر دست و پا ای وای زینب
 شده غوغای محشر
 برای دخت کوثر
 جهانی ماتم و داغ
 و تنها دخت حیدر
 دلش صد پاره از داغ برادر

دوباره آتش و سیلی و کینه
 دوباره زخم بازو، زخم سینه
 شده کرب و بلا شهر پیمبر
 دوباره تازه شده داغ مدینه
 دوباره ریسمانی
 به جسم خسته جانی
 وز آن بدتر خدایا
 بُود زخم زبانی

تحمّل کن تو زینب، میتوانی

رسد از قتلگه صوت حزینی
 نوای جانگداز و دل غمینی
 گمانم از جنان زهرا رسیده
 دعا کن مادرت آنجا نبینی
 به پیش چشم مادر
 بریدند از قفا سر
 میا جان برادر
 نبینی تا که خواهر
 ندارد جای سالم او به پیگر

شده دامان طفلی بُر شراره
 ریاب از داغ اصغر بیقراره
 درون خیمه آتش گرفته
 امامی مانده و یاور نداره
 رخ نیلی خدایا
 هراسان آل طاهّا
 تنی زیر سم اسب
 سری بر نیزه بالا
 چسان طاقت بیارد دخت زهرا

سائل

عطیه سادات حجتی: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

بخوان به گوش سحرها اذان علی اکبر
 بخوان دوباره برایم، بخوان علی اکبر
 لب ترک ترک را به هم بزن اما
 تکان نخور که نباشد جهان علی اکبر
 دوباره داغ پیمبر تحملش سخت است
 نرو جوانی حیدر بمان علی اکبر
 به دست غصه نده چشم دخترانم را
 تمام دلخوشی کاروان علی اکبر
 ببین که تیر فراق نشسته بر جگرم
 ببین قدم زغمت شد کمان علی اکبر
 عصای پیروی بابا مقابلم نشکن
 توان بده به من ناتوان علی اکبر
 کنار جسم تو رسم جهان عوض شده است
 نشسته پیر کنار جوان علی اکبر
 مسیح زندگی ام روی خاک افتاده است
 عجیب نیست شدم نیمه جان علی اکبر
 بریده گریه امان مرا کنار تنت
 میان هلهله ها الامان علی اکبر
 اگر چه پهلوی تو یاد مادرم انداخت
 شکسته کوفه سرت را چنان علی اکبر

ذکر سینه زنی حضرت علی اکبر

امید من بودی، ز پیش من رفتی
 قناری عمرم، از این چمن رفتی
 من و این قناری، که می خونه تو دل
 من و این داغ یاری، که می مونه تو دل

وای وای وای حسین حسین مولا

پر از مناجاتم، نماز ادون می خواد
 پاشو بیا خیمه، حرم جوون می خواد
 تو خیمه ز داغت، شده چه غوغایی
 کجا رفت علی جان، دم مسیحایی

وای وای وای حسین حسین مولا

پر از اشک و پر از آهم، مٹ به بارونم
 گمان مکن بعد، تو زنده می مونم
 چرا داغ نباشم، چو لاله ی باغت
 که خواهی نخواهی، می میرم از داغت

وای وای وای حسین حسین مولا

حضرت علی اکبر (ع)

شتابان آمدم من سوی میدان
ببینم بار دیگر چشم باز
بگو یکبار دیگر
مرا بابا صدا کن
نور حمی کن به حالم ، یاس پرپر

ز جا خیز و ببین قلم شکسته
توان رفته ز پاهایم علی جان
به روی زانوانم
رساندم با مشقت
دلَم از داغ تو در خون نشسته
نگر چون رشته صبرم گسسته
و با حد توانم
کنارت ای جوانم
تن بی جانم ای روح و روانم

چگونه ارباباً رایت ببینم
نمانده جای سالم در رخ تو
ببین عمه علی جان
دعا کن تا ز داغ
چسان گل بوسه از رویت بچینم
شکستی قامت، ای نازنینم
دوان آمد به میدان
مبادا او دهد جان
خودت خیز و زمینانش بگردان

علی اکبر ای شبه پیمبر!
بگو بابا چه کردند با تن تو؟
امیدم، ای عزیزم
مدد از که بگیرم؟
توئی گشتی چنین خونین و پرپر؟
چنین غرق به خونی، پور کوثر؟
چسان اشکی نریزم
که از جایم بخیزم
بود داغ علی جان رستخیزم

سائل

محمد علی مجاهدی:

کریلا را می سرود این بار، روی نیزه ها
نبینایی شعر او از نای هفتاد و دو نی
چوب خشک نی به هفتاد و دو گل آذین شده ست
زخمی داغند این گل های پر پر، ای نسیم!
یا بر این نیزار خون امشب متاب ای ماهتاب
قافله در رجعت سرخ است و جاده قتنه جوش
زنگیان آینه می بندند بر نی، یا خدا
صوت قرآن است این؟ یا یا خدا در گفت و گوست
یاد داری آسمان؟! با اختران، خورشید گفت:
با برادر گفت زینب: راه دین هموار شد
ای دلیل کاروان! لختی بران از کوجها
صحنه اوج و عروج است و طلوع روشنی
چشم ما آینه آسا غرق حیرت شد چو دید

رضا حعفری:

بر نیزه نگیه داده تنها تر از همیشه
بذر ترانه بارید از ابر خطبه هایش
سرنیزه ها شنیدند لحن تلاوتش را
سنگی ز جاهلیت پرتاب شد به سویت
پیشانی ات ترک خورد، آینه موج برداشت
انگار حیدری تو مظلوم تر ز دیروز
معراج جمع اضداد این جاست این که افتاد
با چهره خماری زیباتر از همیشه
اما زمین دل ها صحرای از همیشه
اما محل ندادند، اما تر از همیشه
این بار پر گرفتی بالاتر از همیشه
تو قطره قطره گشتی دریاتر از همیشه
انگار زینب است او زهرا تر از همیشه
مجنون تر از همه وقت، لیلتر از همیشه

سید حمید رضا برقعی:

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ناگهان قلب حرم وا شد و یک مرد جوان
ن خسته از ماندن و آماده رفتن شده بود
مست از کام پدر بود و لبش سوخته بود
روح او از همه دل کنده ، به او دل بسته
یا علی گفت که بر پا بکند محشر را
آمد ، آمد به تماشا بگشود دیدن را
بارها از دل شب یک تنه بیرون آمد
آن طرف محو تماشای علی حضرت ماه
آه در مثنوی ام آینه حیرت زده است
رفتی از خویش ، که از خویش به وحدت برسی
نفس نیزه و شمشیر و سپر بند آمد
باهمان حکم که قرآن خدا جان من است
ناگهان گرد و غبار خطر آرام نشست
آه آینه در آینه عجب تصویری
زخم ها با تو چه کردند ؟ جوان تر شده ای
پدرت آمده در سینه تلاطم دارد
گوش کن خواهرم از سمت حرم می آید
باز هم عطر گل یاس به کیسو داری
کریلا کوچه ندارد همه جایش دشت است
مثل آینه در خاک مکدر شده ای
من تو را در همه کرب و بلا می بینم
اربابا شده چون برگ خزان میریزی
مانده ام خیره به جمست که چه راهی دارم
باید انگار تو را بین عسایم بپرسم

تا که شش گوشه شود یا تو ضریحم پسر...

شهادت امام: در آخرین لحظات عمر سیدالشهدا ملعونی به نام خَصِیْنُ بْنُ نَمِیْرٍ تیری به دهان حضرت زد و أَبُو عَیُوبِ غُنَوی هم تیر دیگری به حلق مبارک حضرت زد. زُرْعَةُ بْنُ شَرِیک نیز با شمشیر به کتف حضرت زد و او را از بدن جدا کرد و امام علیه السلام هم او را با ضربه ای به درک فرستاد. ملعون دیگری ضربه ای به شانه امام زد. آن گاه صَالِحُ بْنُ وَهَب به امام علیه السلام نزدیک شد و با نیزه چنان به پهلوی امام زد که حضرت با صورت به زمین افتادند. سِنَانُ بْنُ أَنَس نیزه اش را در گلوئی امام علیه السلام فرو برد و همین نیزه را از گلوئی امام خارج کرد و در استخوان سینه ایشان فرو کرد. از هر طرف و با هر چیزی که در دست داشتند حمله می کردند. در همین اثناء تیری رها شد و به گلوئی مبارک حضرت خورد. امام علیه السلام نشست و تیر را بیرون کشید و دست مبارکش را زیر گلو گرفت. وقتی دستانش از خون پر شد، آن را به صورت و محاسن خود مالید و فرمود: هَكَذَا أَلَقَى اللَّهُ مَخَضِبًا بَدْمِي مَغْضُوبًا عَلَيَّ حَقِّي؛ این چنین به ملاقات خداوند خواهیم رفت که به خون خودم خضاب شده ام و حَقِّم را غصب کرده اند. عَمْرِبْنِ سَعْد و شمر فریاد زدند: پس چرا ایستاده اید؟ کار حسین را تمام کنید؛ اما کسی جرأت نزدیک شدن نداشت.

در بعضی از کتب مقاتل آمده که شمر جلو آمد و روی سینه حضرت نشست و محاسنش را در دست گرفت. شمر، نقاب از صورت برداشت و امام تا صورت شمر را دیدند؛ فرمود: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ! جدم رسول خدا درست فرمودند. شمر گفت: جدت چه گفته و حضرت پاسخ داد: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَى كَلْبٍ أَبْقَعَ يَلْعُقُ فِي ذِمِّ أَهْلِ بَيْتِي؛ رسول الله فرمودند: گویا من نظر می کنم به سگ پیسی که خون اهل بیت مرا می لیسد! سپس ادامه داد: من در عالم خواب دیدم، گویا سگهایی مرا می گزند و در میان آنها سگی است أَبْلَغُ که از همه بیشتر به من حمله می کند! و آن سگ ابلاغ تو هستی؛ شمر از این سخن امام ناراحت شد و گفت: اکنون که جدت مرا همانند سگ کرده، به خدا قسم تو را می کشم! فَضْرَبَهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ ضَرْبَةً ثُمَّ جَزَّ رَأْسَهُ؛ با دوازده ضربه شمشیر، سر مبارک حضرت را جدا کرد و بر نیزه زد که لشکریان همه ببینند. پژوهشی نو در یازشاسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب دسته اول تاریخی

مرتضی امیری اسفندقه

حسین بود و تو بودی، تو خواهری کردی

حسین فاطمه را گرم، یآوری کردی

گذشتی از همه چیزت به پای عشق حسین

چه خواهری تو برادر؟ که مادری کردی

تو خواهری و برادر، تو مادری و پدر

تو راه بودی و رهرو، تو رهبری کردی

پس از حسین چه بر تو گذشته وارث درد!

به خون نشستی و در خون شناوری کردی

به روی نیزه سر آفتاب را دیدی

ولی شکست نخوردی و سروری کردی

چه زخمها که نزد خطبهات به خفاشان

زبان گشودی و روشن سخنوری کردی

زبان نبود، خود ذوالفقار مولا بود

سخن درست بگویم تو حیدری کردی

من از کجا و غزل گفتن از غم تو کجا؟

تو ای بزرگ! خودت ذره پروری کردی

الهی قبل تو، بمیره این خواهر

نمونده بدون، تو بال پروازی

وای وای وای حسین حسین مولا

مسافر زینب، که رو به میدونی

نه عباس نه اکبر، نه قاسمی داری

وای وای وای حسین حسین مولا

چشات پر از آبه، لبات ولی تشنه

می بینم که دشمن، نشسته رو سینه

وای وای وای حسین حسین مولا

میان به جنگ تو، با نیزه و دشنه

می بوسه گلو تو، با خنجر کینه

وای وای وای حسین حسین مولا

شهادت حضرت علی اصغر: اکثر علما و بزرگان طراز اول دینی همچون

سید بن طاوس، شیخ مفید و دیگر بزرگان نوشته اند سیدالشهدا قبل از

نبرد به خیمه ها آمدند و به حضرت زینب فرمودند: ناولیینی وَاَلدی الصَّغیر

حَتَّى اُوَدَّعَه: فرزند صغیرم را بیاور تا با او وداع کنم، حضرت زینب(س)

علی اصغر را به امام علیه السلام دادند حضرت علیه السلام فرمودند: وَیَلِّ لِهَوَّلَاءِ الْقَوْمِ اِذَا

كَانَ جَدَّكَ مُحَمَّدًا الْمُصْطَفَى حَضَمَهُمْ! وای بر این گروه در آن زمانی که

جدت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله خصم آنان باشد! امام خم شدند که طفل چند ماهه

را ببوسند، ولی قبل از بوسه امام، حَرَمَلَه تیری رها کرد و گلوی علی

اصغر را گوش تا گوش برید! اباعبدالله به حضرت زینب(س) فرمودند:

کودکم را بگیر و سپس دو دست مبارکش را زیر گلوی این طفل گرفتند

و دستها از خون علی اصغر پر شد و آن گاه خونها را به آسمان پاشیده

و فرمودند: هَوْنَ عَلَیَّ مَا نَزَلَ بِی اِنَّهُ یَعِیْنُ اللّٰهَ در پیشگاه خدا این مصیبت

ها برای من آسان است، چرا که خداوند آن را می بیند. بر پایه نقل بعضی

از مقاتل امام فرمودند: رَبِّ! اِنْ تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنْ السَّمَآءِ فَاجْعَلْ

ذَلِکَ لِمَا هُوَ خَیْرٌ وَ اَنْتَقِمَ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الظَّالِمِین! پروردگارا! اگر یاری

ات را از آسمان از ما جلو گیری کردی، پس آن را قرار ده برای آنچه بهتر

است و انتقام ما را از مردم ستمکار بگیر. و به نقل دیگری فرمودند: نزد

خداوند از ناله صالح عزیزتری و محمد هم از صالح پیامبر، گرامی تر است.

از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است: فَلَمَّ تَسْقَطُ مِنْ ذَلِکَ الدَّمِ قَطْرَةً اِلَی

الْاَرْضِ: حَتَّى قَطْرَهَا مِنْ اِیْنِ خُوْنِهَا بِهَ زَمِیْنِ نِیْفَتَاد.

روایت مشهورتر و معتبر تر در مورد شهادت حضرت علی اصغر همین بود

که گذشت و اکثر کتب دسته اول - قرن اول تا هفتم - نیز همین روایت

را ذکر کرده اند. البته در بعضی از کتب تاریخی نقل دیگری هم هست؛ در

یاسر حوتی:

مفعول فاعلاتن مفاعیل فاعلن

آرام تر برو که توانی نمانده است

بگذار تا که سیر نگاهت کنم حسین!

می خواستم فدای تو گردم ولی نشد

تو می روی، پس که؟ عنان گیر من شود

این گله های گرگ نشستند در کمین

او رفت و بعد شبیه اسبی غریب، ... ماند

یک تن به جای حضرت یوسف به چاه خفت

از آن همه جمال جمیل خدا؛ فقط

دیگر برای بوسه شمشیر جا نبود

در لایبای آن همه فریاد و هلهله

صحرا میان شعله صد تازیانه سوخت

تنها نه بال نازک پروانه های دشت

یکباره کربلا و مدینه یکی شدند

سید عباس صدرالدینی: مستفعلن مستفعلن مستفعلن فع

نام خدا را بر زبان تفسیر می کرد

اشک تمنای سگینه گاه رفتن

از فرط غیرت سوخت مغز استخوانش

زخم فراوان بر تنش، اما به حسرت

با خون خود از خنجر خشک بریده

فریاد از قومی که فرزند نبی را

جای تسلی، دشمن از فرط قساوت

شیرازه قلب معیان پاره می گشت

گر «صدر»، کلکش بیش از این تحریر می کرد

عباس عنقا

مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

هنوز دیده مادر به گاهواره توست

به خیمه منتظر دیدن دوباره توست

به خنده دل برودی ز مادر ای اصغر

بیا که شادی مادر به یک اشاره توست

نهاده سر به سر زانوان غم، مادر

چه پاسخ اهل حرم را دم؟ چو می پرسند

که این قیل به خون خفته، شیر خواره توست؟

غروب عمر تو را من نمی کنم یاور

که آسمان وجودم پر از ستاره توست

به خنده بر تن بی جان، دوباره جان بخشا

که جان به پیگر بی جان من، نظاره توست

اگر که سینه مادر زغم گدازان است

ز سوز تشنگی لعل پُرشراة توست

به روز حشر که «عنقا» بسی بود ناچار

تمام چشم وجودش به دست چاره توست

غلامرضا سازگار مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

ای اهل کوفه رحمی، این طفل جان ندارد

خواهد که آب گوید، اما زبان ندارد

دیشب به گاهواره، تا صبح ناله می زد

امروز روی دستم، دیگر توان ندارد

هنگام گریه گوشت، تا اشک خود بنوشد

رخ مثل برگ یانیز، لب چون دو چوبه خشک

این غنچه بهاری، غیر از خزان ندارد

ای حرمه! مکش تیر، یک سو فکن کمان را

یک برگ گل که تاب، تیر و کمان ندارد

شمشیر اوست آتش، فریاد او تلظی

جانش به لب رسیده، نای بیان ندارد

با من اگر بجنگید، تا کشتنم بجنگید

این شیر خواره بر کف، تیغ و سنان ندارد

مادر نشسته تنها، در خیمه بین زن ها

جز اشک خجلت خود، آب روان ندارد

تا با خدنگ دشمن، روحش زند پر از تن

جز شانه امامش، دیگر مکان ندارد

«میثم» به حشر نبود، غیر از فغان و آهش

آن کاو از این مصیبت، آه و فغان ندارد

ذکر سقائی حضرت علی اصغر

اصغرم، توئی لبلب حرم (۲) همچو گل، تو پرپر برابرم

تو شمع شبستان احمدی گل لاله زار محمدی (۲)

پاره شد، ز بیگان گلوی تو (۲) غرقه خون، چرا گشته روی تو

غنچه گل باغ سردمدی گل لاله زار محمدی (۲)

بین کتب دسته اول؛ این گزارش اولین بار در *مقتل الحسین هشام کلبی* (شاگرد ابی مخنف) و سپس در *تذکره الخواص* نقل شده است. روایت دوم این است که ام‌کلتوم یا حضرت زینب(س) علی اصغر را پیش امام علیه السلام آوردند و عرض کردند: این طفل تو سه روز است آبی ننوشیده؛ اگر ممکن است برای او کمی آب تهیه کن. امام، حضرت علی اصغر را به میدان بردند و خطاب به لشکر *عمر بن سعد* فرمودند: *يَا قَوْمُ! إِنَّ لَمْ تَرَحْمُونِي فَأَرْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ!* ای مردم! اگر به من رحم نمی‌کنید، به این طفل رحم کنید و به روایتی دیگر فرمودند: ای قوم! شیعیان و اهل بیت را کشتید و فقط این طفل مانده است که از عطش به خود می‌پیچد، او را با شربت آب سقایت کنید. در این لحظه؛ حرمله - لعنة الله عليه - حضرت علی اصغر را با تیر به شهادت می‌رساند و ... بر پایه روایات معتبر از کتب دسته اول تاریخی، امام پس از شهادت علی اصغر در پشت خیمه‌ها با غلاف شمشیر، قبر کوچکی کنند بر پیکر پاکش نماز خوانده و او را دفن کردند.

روضه هائی از قبیل اینکه حضرت علی اصغر از شدت تشنگی غش کرده بودند و وقتی صدای امام را شنیدند فریاد زدند و خود را از گهواره انداختند و .. روضه سخنان حضرت رباب با امام علیه السلام در لحظه دفن حضرت علی اصغر که از امام اجازه خواست و فرمود برای دیدار آخر با فرزند کوچکم وداع کنم و اینکه گفته می‌شود علی اصغر بعد از تیر خوردن لبخند زد و امام فرمودند... سخنان حرمله با *عمر بن سعد* که گفت پدر را نشانه بگیرم یا پسر را و ابن سعد ... و روضه نبش قبر و زدن سر حضرت علی اصغر بر نیزه در هیچ یک منابع دسته اول تاریخی و معتبر نیامده است. چنانچه گذشت بیشتر کتاب‌ها به دفن علی اصغر تصریح کرده‌اند؛ اما در کتب معتبر و مرجع حتی یک مورد هم اشاره‌ای به نبش قبر علی اصغر نکرده‌اند

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب لهوف تذکره الخواص، ارشاد، مقال الطالبین، الاحتجاج و ...

آخرین لحظات رزم و شهادت امام: امام علیه السلام در نبرد با دشمن ۷۲ زخم و به روایتی از امام باقر علیه السلام ۳۲۰ زخم و نقل از امام صادق ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ زخم شمشیر برداشت و به گزارش دیگری ۱۹۰۰ زخم برداشت. این زخم‌ها توان و رمق ایشان را گرفته بود؛ لحظه‌ای ایستاد تا تجدید قوا و استراحت کند که سنگی به پیشانی‌اش اصابت کرد و خون از سر مبارکش جاری شد. امام پیراهنش را بالا برد تا خون پیشانی و چشمش را پاک کند که تیر سه شعبه زهر آلودی به سینه ایشان خورد و حضرت فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ! به نام خدا و به یاری او و بر دین رسول خدا صلی الله علیه و آله. آن گاه سر به آسمان بلند کردند و سه مرتبه فرمود: خدایا! تو خود شاهی که این قوم، قصد کشتن مردی را دارند که در همه روی زمین جز او پسر دختر پیغمبری نیست. امام تیر را از پشت از بدن مبارکش خارج کرد، در حالی که مثل ناودان، از محل خروج تیر، خون بیرون می‌آمد؛ سیدالشهدا علیه السلام خون‌ها را به آسمان پاشید و قطره‌ای از آن‌ها به زمین بر نگشت. حضرت زینب(س) با دیدن جسارت‌هایی که به سیدالشهدا می‌شد دست بر سر گذاشت و ناله زد: ای وای برادرم، ای وای آقایم، ای وای همه خانواده‌ام! ای کاش آسمان بر زمین می‌افتاد؛ ای کاش کوه‌ها تکه تکه می‌شدند! سپس رو کردند به *عمر بن سعد* و فریاد زدند: وای بر تو ای *عمر بن سعد*! آیا اباعبدالله را می‌کشند و تو نگاه می‌کنی؟ *عمر بن سعد* پاسخ نداد و به گزارشی اشک در چشمانش جاری شد؛ ولی روی خود را برگرداند. عقیده بنی‌هاشم خطاب به لشکریان اموی فرمود: *وَيُحْكِمُ! أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؟* وای بر شما! آیا یک مسلمان میان شما مردم نیست؟ ولی هیچ‌کس پاسخش را نداد.

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب، لهوف، ارشاد، مقتل خوارزمی، و ...

حضرت علی اصغر (ع)

به خیمه این خبر باغم رسیده
ز کین مشک عمو گشته دریده
گرفته زین خبر ماتم سگینه
ولی رنگ رباب یگسر پریده
بگفتا او به اصغر
بخواب ای جان مادر
گل امید ما را
عدو بنموده پرپر
دگر آهنگ غارت رفته در سر

نگاهت ای علی جان بردل من
چه سازم تا شوی یک لحظه آرام
دو چشم ملتسمس را
ببند ای یاس زهرا
که شاید در دل من
شود کم شور و غوغا
که شرمنده تر از اینم تو منما

مروای دلبرم بین بیقرارم
خدا داند که من طاقت ندارم
پس از تو ای گل نشکفته من
در این دنیا دگر کاری ندارم
دلم در خون نشسته
قدم از غم شگسته
کنم من التماس
بمان ای یاس خسته
چه سازم رشته صبرم گسسته

دعا کردم کمی باران بیارد
که شاید اصغر طاقت بیارد
ولی اینسان که اصغر بیقرار است
هوای دیدن محسن بدارد
لب خشکت علی جان
ترک بردارد اینسان
که بنمائی تلظی
چکد خون تو از آن

دل صد پاره ام را پس مسوزان

سائل

رزم و وداع سیدالشهدا: امام پس از مدتی نبرد علیه السلام به خیمه‌ها برگشتند و قبل از وداع پایانی فرمودند: ؛ لباسی برایم بیاورید که کسی رغبت نکند آن را بدزدد؛ می‌خواهم زیر لباس‌هایم ببوشم. شلواری برای حضرت آوردند که کوچک و تنگ بود و امام علیه السلام فرمودند: نه این لباس را نمی‌خواهم؛ لباس ذلت است. لباس دیگری آوردند و حضرت با خنجر چند جای آن را سوراخ کردند که کسی رغبت به دزدیدن آن نکند و آن را در زیر لباس‌هایشان پوشیدند.

سیدالشهدا علیه السلام سعی می‌کردند بعد از هر حمله به نقطه شروع که در نزدیکی خیمام بود برگردند و فریاد می‌زدند: *لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ!* در یکی از این حملات، فاصله نسبتاً زیادی بین امام علیه السلام و خیمه‌ها افتاد و دشمن از هر حربه و حيله‌ای برای چیرگی بر امام استفاده می‌کرد. امام علیه السلام دیدند که شمر و عده‌ای در حال حمله به خیمه‌ها هستند. رو به دشمنان کردند و فریاد زدند: وای بر شما ای پیروان آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید، دست کم در این دنیا آزاد مرد باشید، پس به اصل خودتان برگردید، اگر عرب هستید. شمر گفت: چه می‌گویی ای پسر فاطمه؟ امام علیه السلام فرمودند: می‌گویم من با شما می‌جنگم و شما با من؛ زن‌ها و کودکان در این مورد گناهی ندارند، پس تا وقتی که من زنده‌ام مانع هجوم این یاجیان و جاهلان و ستمگران به حرم من شوید. به این طریق وادار شدند از حمله به خیمه‌ها در آن زمان صرف نظر کنند. بعد از پوشیدن آن زیرجامه، امام علیه السلام پارچه دست بافی طلب و آن را هم پاره کردند و به تن پوشیدند تا شاید بعد از شهادتشان کسی رغبت نکند این‌ها را بدزدد

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب تاریخ طبری، ارشاد، لهوف، مثير الأحران، بحار الأنوار و ...

حسین جان ای همه دار و ندارم ز فکر دوری تو بیقرارم
 دعا کن ، جان مادر ، ای برادر که امشب ، قبل هجران ، جان سپارم
 خدا داند حسین جان ندارم تاب هجران
 بیا ای جان خواهر دل و جانم ملرزان
 که گشتم دل غمین و دل پریشان

الا ای خواهرم ، ای نور دیده کسی بهتر ز پیغمبر ندیده
 ولی او هم به سوی حق سفر کرد که هر کس زین قفسی آخر پریده
 الا ای بهتر از جان دلم اینسان مسوزان
 ز قبل رفتن من مشو نالان و گریان
 بود تقدیر حق کردم چو قربان

تمام کودکان در بیج و نایند همه عطشان ز بهر جرعه آیند
 ملائک ، انبیاء، هم آل حیدر از این حالات طفلان دل کبابند
 مگر نبود خدایا مسلمانی در اینجا
 مگر آب فرائش نبوده مهر زهرا
 چرا عطشان شدند پس آل طاها

تمام گریلا را غم گرفته دل زینب عجب ماتم گرفته
 عطش سخت است ، ولی جان برادر دلم از چیز دیگر ، دم گرفته
 رسد بوی جدائی ز دشت نینوائی
 بیا ای جان خواهر مکن دیگر صدائی
 صبوری کن ، دلت را کن خدائی

ذکر سینه زنی حضرت علی اصغر
 نذار توی خیمه، آروم بگیرم من می خوام یرم میدون، برات بمیرم من
 می ریزه تو خیمه، اگر عطش از لب ره صد ساله رو، می رم توی یک شب
 وای وای وای حسین حسین مولا
 اگر بمونم من، برای تو افته بگن حسین یارش، تو خیمه ها خفته
 نگو تنها هستی، دلم کباب می شه چه جور باشه ساکت، دلی که ریش ریشه
 وای وای وای حسین حسین مولا
 گلوم پر از یاسه، سپیده کل چیده که حرمه از دور، به این خوبی دیده
 مرام حسینی، در اینجا محسوسه لبام بس شجاعه، سه شعبه می بوسه
 وای وای وای حسین حسین مولا

سید محسن حسینی *****

اولین روز است بی گهواره می گردی علی
 یک شبه مادر برای خود شدی مردی علی
 آخرین باری که بستم بند این قنداق را
 بر دلم افتاده دیگر بر نمی گردی علی
 بیشتر شرمنده می سازی پدر را گریه کن
 بس کن این ناله که، اشکم را در آوردی علی
 باز کن از ساقه این تیر انگشتان خود
 نیست آبی در حرم، غوغا به پا کردی علی
 بی تعادل هستی و ماندم چگونه با سرت
 حجم تیر حرمه را تاب آوردی علی
 می زنی لبخند پیدا می شود سرهای تیر
 عاقبت دندان شیری هم در آوردی علی

سخنان امام به حضرت زینب : از امام سجّاد علیه السلام نقل شده که در شب عاشورا من سخت بیمار بودم و عمّهام زینب (س) در خیمه‌ام در حال پرستاری از من بودند که پدرم به خیمه خود یا به روایتی به خیمه‌ای دیگر رفتند و به همراه جَوْنِ بِنِ حَوّی غلام ابی‌ذر غفاری مشغول تیز کردن شمشیرشان بودند و این اشعار را زمزمه می کردند:

يَا ذَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِأَلِشَّرَاقِ وَالْأَصِيلِ ...

امام سجّاد علیه السلام فرموده‌اند که بغض گلویم را گرفت اما تحمل کردم ولی عمّهام حضرت زینب (س) نتوانست و سراسیمه و پا برهنه به بیرون از خیمه و به نزد ابا عبدالله رفت و فرمود: ای کاش مرگ به سراغ من می آمد! امروز مادرم فاطمه (س)، پدرم علی علیه السلام و برادرم حسن علیه السلام کشته شده‌اند ای جانشین گذشتگان و ای بزرگ بازمندگان. پدرم فرمودند: ؛ خواهر جان! نکند شیطان صبر و تحملت را ببرد. عمّهام زینب (س) فرمود: کشته می شوی برادر؟ جانم فدایت بادا! امام علیه السلام پاسخ داد: اگر مرغ قطا را در آشیانه اش می گذاشتند، آسوده می خوابید. حضرت زینب (س) پاسخ داد که همین موضوع قلب مرا بیشتر می سوزاند و سبیلی به صورت زد و چنان ناشکیبایی کرد که از هوش رفت. امام به سراغش رفته، آب به صورتش ریخته و آرامش کرد و فرمود: خواهر جان! از خدا بترس و صبوری کن و از خدا تسلی بخواه؛ بدان که زمینیان همه می میرند و آسمانیان نمی مانند؛ هر چیزی فانی می شود، مگر خدای تعالی که به قدرتش همه را خلق کرده و زنده می دارد و فقط او یگانه است. جد، پدر، مادر و برادرم از من بهتر بودند؛ اما همگی از دنیا رفتند و هر مسلمانی باید به او تاسی کند و امام علیه السلام در ادامه می فرماید: ای خواهر جان! تو را قسم می دهم و باید به سوگندم عمل کنی که در مرگ من گریبان چاک نکنی و صورت نخرانی و بعد از کشته شدنم شیون و فریاد نکنی!

یزوهی نو در باز شناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب تاریخ طبری ، ارشاد ، مشیر الأحرار و ...

شهادت حضرت عباس: طبق آنچه در اکثر کتب مقاتل دوره نخست مقتل نویسی - قرن اول تا هفتم - آمده است امام حسین علیه السلام هم همراه حضرت عباس برای آوردن آب به سوی فرات حرکت کردند؛ ولی با حمله دشمن بین امام علیه السلام و عباس جدایی افتاد. در این حمله ملعونی از قبیله درام، تیری به سوی امام انداخت که این تیر به زیر چانه (گلو) امام علیه السلام اصابت کرد. امام تیر را بیرون کشیدند و دو دستشان را زیر چانه گرفتند و دستانشان از خون مبارکشان پر شد و سپس این خون‌ها را به سوی آسمان پرتاب کردند و فرمودند: خدایا! از اقداماتی که این مردم ضد پسر دختر پیامبرت می کنند به تو شکایت می کنم. شیخ مفید می نویسد در این حال، لشکر دشمن، حضرت عباس را از هر طرف محاصره و او را از حسین علیه السلام جدا کردند و عباس به تنهایی با آنان جنگیدند.

حضرت عباس علیه السلام به هر شکلی که بود خود را به نهر علقمه رساندند و مشک را از آب پُر کردند؛ به گزارشی ، لحظه‌ای به ذهنشان آمد کمی آب بنوشند تا با نیروی بیشتری بتوانند بجنگند و آب را زودتر به خیمه‌ها برسانند. از این رو دست‌های مبارکشان را زیر آب بردند و بالا آوردند؛ ولی لب‌های خشک سیدالشهدا علیه السلام و لب‌های خشکیده علی اصغر و رقیّه را به یاد آوردند و آب را روی آب ریختند و مشک را به دست راست گرفتند و بر اسب سوار شدند و راه برگشت را در پیش گرفتند. و از هر طرفی حمله می کردند و باران تیر و نیزه به سوی عباس روانه شد و گاهی هم حمله و گریزهای دسته جمعی دشمنان و در این میان ملعونی به نام یَزِيدُ بِنِ الرَّقَادِ یا زَيْدُ بِنِ وَرْقَاءَ با کمک حَکِيمِ بِنِ طَفَيْلِ طَائِي ناکهان از پشت کمین نخل‌ها بیرون آمدند و از سمت راست که ابوالفضل مشک را گرفته بودند و نیزه در دست نداشتند، حمله کردند و نُوفَلِ أَرْزَقِ دست راست حضرت عباس را از تن جدا کرد! حضرت عباس سریعاً مشک را به روی دوش چپ انداختند و این گونه رجز خواندند:

وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمُوْا بِيْمِيْني اِنِّيْ اَحْمِيْ اَبْدًا عَن دِيْنِي
 وَ عَن اِيْمَانِ صَادِقِ الْيَقِيْنِ نَجَلِ النَّبِيِّ الطّٰهْرِ الْاَمِيْنِ

یعنی به خدا قسم اگر دست راستم را قطع کنید، من دائماً از دین خویشتم

محمد جواد غفور زاده

ای گردش چشمان تو سر چشمه هستی

ما محو تو هستیم، تو حیران که هستی؟
 خورشید که سر چشمه زیبایی و نور است
 از میگذره چشم تو آموخته مستی
 تا جرعه ای از عشق تو ریزند به جامش
 هر لاله کند دعوی پیمان به دستی
 از چار طرف محو تماشای تو هستند
 هفتاد و دو آئینه توحید پرستی
 وا کرد در مسجد الاقصای یقین را
 تکبیره الاحرام نمازی که تو بستی
 تا وا شدن پنجره هرگز نزدی بلک
 تا خون شدن حنجره، از پا نشستی
 ای کاش که گلهای عطشناک ببیند
 در دیده خود خار غمی را که شکستی
 یک گوشه چشم تو مرا از دو جهان بس
 ای گردش چشمان تو سر چشمه هستی

ذکر سقائی حضرت عباس و حضرت علی اصغر

اصغر از عطش، در فغان عمو (۲) شد ز تشنگی، ناتوان عمو
به خیمه، بین بانگ الأمان رسان آبی از بهر تشنگان (۲)
چون عطش شرر، زد بجان عمو (۲) رحمتی سوی، تشنگان، عمو
عمو جان صوابی کن این زمان رسان آبی از بهر تشنگان (۲)

حسن لطفی:

بیا که گریه کنم لحظه های آخر را
 بخوان ز چشم ترم حال و روز خواهر را
 دلم قرار ندارد بیا که تا دم صبح
 بنالم از سر شب روضه های مادر را
 پرید خواب رباب از خیال حرمه باز
 گرفته است به چادر گلوی اصغر را
 خدا کند که بمیرم در این شب و فردا
 به روی نیزه نبینم سر برادر را
 خدا کند که نبیند دو چشم مبهوتم
 به زیر بوسه نیزه تن مطهر را
 خدا کند که نبینم میان طشت طلا
 جسارت نوک چوب و لبان بربر را
 خدا کند که نبینم به زیر آتش و دود
 به دست قاتل تو پاره های معجر را

حسن لطفی: *****

بگذار تا بمیرم و تنها نبینمت
امشب بیا که بوسه زخم بر گلوی تو
می ترسم از نگاه به گودال آن طرف
غم نیست گرچه بر بدنم کعب نی خورد
امشب برای من تو دعا کن که شام بعد
تنها به روی سینه صحرا نبینمت
شاید بمیرم از غم و فردا نبینمت
دارم دعا به زیر لب آن جا نبینمت
من نذر کرده ام که به نیها نبینمت
بی سر به روی دامن زهرا نبینمت

حمایت می کنم و از امامی که صدق او یقین است و از نسل پیامبر پاک و امین است دفاع می کنم . دشمن در یک فرصت دیگر باز هم از کمین نخلها یکباره بیرون آمد و حکیم بن طفیل دست چپ حضرت را از مچ قطع کرد. از این رو این گونه رجز خواندند:

یا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكَفَّارِ وَ ابْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ
 مَحَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسَارِ

یعنی ای جان من از کافران نترس! درکنار پیامبر ﷺ سرور و برگزیده خدا، بشارت باد تو را به رحمت خدا! آنان با ستم کاری دست چپ مرا قطع کردند. سپس به سرعت مشک را به دندان گرفتند تا آب را هر طوری شده حفظ کنند. و سرانجام یکی از تیرها به مشک خورد و آب مشک روی زمین ریخت، سپس تیر دیگری به سینه مبارک حضرت اصابت کرد و از اسب به زمین افتادند. احتمالاً آنهایی که حتی از سایه عباس هم می ترسیدند و فرار می کردند، جرأت کردند و جلو آمدند و هر کس با هر چیزی داشت ضربه ای زد! و از این فرصت حکیم بن طفیل استفاده کرد و به ایشان نزدیک شد و عمود آهنین را بر فرق مبارک حضرت زد و صدای آقا ابوالفضل بلند شد: آخا اذکرک آخا؛ برادر! برادرت را دریا ب. سیدالشهداء (علیه السلام) تا صدای عباس را شنیدند شتابان و سراسیمه خودشان را به علقمه رساندند؛ اما از عباس او دیگر چیزی نمانده بود؛ دستها هر کدام یک طرف، بدن پاره پاره یک سو، علم یک طرف، مشک یک سو! ا وَ جَلَسَ الْحُسَيْنِ عِنْدَ رَأْسِهِ يَبْكِي حَتَّى فَاضَتْ نَفْسِهِ؛ سیدالشهداء (علیه السلام) نشستند بالای سر حضرت عباس و زار زار گریه کردند و چون او را کشته دیدند فرمودند: اَلآنَ اُنْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي! اینک دیگر پشتم شکست و راه چاره و تدبیر بر من بسته شد. بعضی از مورخین نوشته اند ابا عبدالله (علیه السلام) کنار بدن مطهر و به خون پییده عباس این اشعار را خواندند: تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ يَفْعَلُكُمْ وَ خَالَتُمْوَا ...

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب مناقب آل ائمه اطهار، مقتل خوارزمی، بحار الانوار، و ...

افروز عسگری: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

هر که سرباز خدا نیست ، نماند، برود
رود آهسته تر از موج سیاهی در شب
رود ، آغشته به خوناب پریشانی ماست
تشنه دشت بلا هیچ نمی جوید آب
هر کسی مشعل خورشید ندارد در دست
رشته نازک پنهان تعلق عیب است
هر که آئینه خود را به تماشا نشکست
بر سر تربت ما، لاله شفا می گیرد
آخرین سجده عشق است به محراب نماز

افروز عسگری *****

امشب به خواب رفته نگاه ستاره ها
افتاده از نفس، تپش گاهواره ها
فردا کنار علقمه تصویر می شود
طرح شگفت حادثه خون نگاره ها
شبانه ای غریب در این دشت لاله خیز
آشفته خواب سنگی این سنگواره ها
لالای ، لای، کودک لب تشنه ام ، بخواب
ای غنچه ، گل شگفته دشت شراره ها
مادر بخواب ، تا رود از یاد نازکت
آوای جانگداز گلو پاره پاره ها
مادر بخواب ، تا که نبینی نخفته ام
در حیرت شگستن بغض مناره ها
دنیا بخواب رفته، تو هم لحظه ای بخواب
بنگر بخواب رفته نگاه ستاره ها

سخنان امام در شب عاشورا : امام علیه السلام اصحاب را در خیمه‌ای گرد آورد و برای آن‌ها صحبت کرد. امام سجّاد علیه السلام فرموده: من با وجودی که به شدت بیمار بودم، خودم را به این خیمه نزدیک کردم که ببینم پدرم به یارانش چه می‌گوید. ایشان بعد از حمد و ثنای خدا رو به اصحاب کردند و فرمود: من یارانی بهتر و با وفاتر از یاران خود سراغ ندارم و خانواده‌های نیکوتر و مهربان‌تر از اهل بیت خود ندیده‌ام. خدا به همه شما جزای خیر عنایت کند! آگاه باشید که این آخرین روز از این قوم برماست، بدانید که من بی‌عتم را از شما برداشته و رخصت رفتن دادم، از شب و تاریکی آن استفاده کنید» و هر کدام تان تاریکی را شتر خود قرار داده و به هر سو خواستید بروید مرا با این قوم تنها بگذارید که آن‌ها جز من با کسی کاری ندارند.

سخنان امام علیه السلام که به اینجا رسید برادران و فرزندان امام و پسران عبید الله بن جعفر عرض کردند برای چه چنین کنیم؟ برای اینکه بعد از شما زنده بمانیم! خدا آن روز را که بی شما زنده بمانیم نیاورد! این صحبت‌ها را ابتدا حضرت عباس و سپس دیگران تکرار کردند. امام علیه السلام به برادران و فرزندان مسلم بن عقیل فرمود: داغ مسلم برای شما بس است؛ من بی‌عتم را از شما برداشتم، بروید و آنان پاسخ دادند سبحان الله! مردم به ما چه خواهند گفت؟ بگوئیم بزرگ و سید و پسرعموی خودمان را بین دشمن گذاشتیم و آمدیم؟ به خدا سوگند که چنین کار ناشایستی را نمی‌کنیم. مُسَلِّمُ بِنِ عَوْسَجَه عرض کرد: به خدا قسم آن قدر برای شما می‌جنگم که سینه‌شان را با نیزه بشکافم! اگر سلاح نداشته باشم، با سنگ با دشمنان می‌جنگم؛ تا جایی که اگر بدانم کشته می‌شوم و بعد زنده می‌شوم و سپس من را می‌سوزانند و زیر پای ستوران، بدنم را در هم می‌کوبند و این کار را هفتاد بار انجام می‌دهند، باز هم دست از یاری شما بر نمی‌دارم. زُهیتر گفت: اگر تا هزار مرتبه کشته و باز زنده شوم؛ از شما جدا نمی‌شوم. هر یک از اصحاب به نوعی و با کلمات و جملاتی مشابه نسبت به امام ابراز ارادت و وفاداری کردند

پژوهشی نو در بازنشاسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب الفتح ، لهوف ، ارشاد ، روضه الواعظین ، و ...

محمود تاری: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

از تن بی تاب من جز تیغ غمخواری نکرد
تا رسام آب را بر تشنگان گریلا
آبرویم مشک بود و ریخت آب و هیچ کس
گرچه یک جرعه نمی نوشیدمش اما فرات
در غریب آباد دشت گریلا جز فاطمه
بودم ای یاسر رشته عشق حسین

علی انسانی: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

فقط آب است و صدف از رنگ گوهر شد خجل
کافری از بس که زان مسلم نمایان دید، دین
هاجر ز زمزم پدید آورد و طفلیش تشنه بود
با عمو می گفت طفل تشنه کام خود ولیک
مشک خالی و دلی پر از امید آورده بود
سخت، سقا بهر آب و آبرو کوشید لیک
مایه آن پایه همت، گشت نومیذی ز آب
کام پور ساقی کوئسر نشد تر از فرات
زان طرف، عباس از طفلان خجل، زین سو، حسین
خواست، بر خیزد به پا بهر ادب، دستی نبود
ریزش اشک کند (انسانیا) این سان سخن

ذکر سقائی توسل به حضرت ابوالفضل

با وفا علمدار لشکر (۲) مظهر عجائب برادرم
دریغا، که رفتی مرا ز دست فلک پشتم از ماتمت شکست (۲)
ای شهید واصل به قرب حق (۲) پیکرت چو گل، شد ورق ورق
زیبیداد این قوم خود پرست فلک پشتم از ماتمت شکست (۲)

مرحوم صابیر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

از غم بی کسی ات حوصله سر می آید
در قدوم تو سر انداختن و جان دادن
یادگار حسنت بی زره و بی شمشیر
پاره گشته لب خشکیده ات از تیر بگو
کوهی از نیزه و شمشیر به دورت بس نیست
آه از این همه زخمی که به پیکر داری
هر نفس از دهن خاک برون میریزد
نیزه حالا که تنت را به زمین دوخته است
تیر در حال فرود است گلولت ببرد
دست من مثل سر اصغر آویزه به پوست
کاش با چادر خود عمه ببندد چشم
علیرضا لک: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

لب گودال زمین خورده و به دریا افتاد
سنگ ها از همه سو سمت عمو آمده اند
بر روی خاک که با صورت خونین آمد
در دهانی که بر از خون شده... بی هیچ خبر
زیر شمشیر غمش رقص کنان آمده ام
"بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند"
بازویم ارثیه ی فاطمه باشد که بگوید
خوب شد مثل پدر مثل عمو عباسم
خوب شد کشته شدم، اهل حسد نوشتند
آن قدر نیزه تنش دید که از پا افتاد
یک نفر در وسط معرکه تنها افتاد
تیرها در همه جای بدنش جا افتاد
نیزه ای آمده و ذکر خدایا افتاد
قرعۀ گار به نام من شیدا افتاد
که چنین پای دم آخرش از پا افتاد
پیش چشمان پُر از گریه ی بابا افتاد
سر من در بغل حضرت آقا افتاد
پسر مرد جمل از شهدا جا افتاد

حسین جان ای امیر جسم و جانم
بده رخصت که از این قوم کافر
به خیمه فقط آب است
علی اصغر در آشوب
نگو دیگر که در خیمه بمانم
تقاضی خون یاران را ستانم
دلیم از آن کباب است
به دامان رباب است
از این غم حال عباست خراب است

ز صوت یا اُخا ادرک اخیش
شتابان آمد و در علقمه دید
به یک سو دست ساغر
به گنجی مشک، پاره
دل مولا بلرزید از صدایش
نمانده چیزی از سرو رسایش
علم در سوی دیگر
عمودش خورده بر سر

برون از حد بُود زخمش به پیکر

برادر جان توئی دار و ندارم
شگستی پشتم از داغت برادر
سراپا درد و آهم
چسان جسمت برادر
ز داغت نازنینم بیقرارم
توان رفتن خیمه ندارم
تو بودی تکیه گاهم
برم در خیمه گاهم

شدم تنهای تنها ، بی پناهم

درون خیمه که غوغا به پا شد
خدا را مادر اصغر نفهمد
حرم در بیج و تاب است
ندای ، وای عمو جان
خبر آمد عمو جان هم فدا شد
گل امیید او فرقتش دو تا شد
دل خواهر کباب است
بجای آب آب است

سگینه دل غمین، در اضطراب است

سائل

رضا جعفری: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

مشک برداشت که سیراب کند دریا را
آب روشن شد و عکس قمر افتاد در آب
تشنه می خواست ببیند لب او را دریا
کوفه شد قلعه، شق القمری دیگر دید
تا خجالت بکشد، سرخ شود چهره آب
ناگهان موج بر آمد که رسید اقیانوس
آب مهریه گل بود والا خورشید
روی دست تو ندیده است کسی دریا را

علی اصغر ذاکری: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

صحنه را چشم خدا غم زده رویت می کرد
ماه! از بس که سرایای تو بوسیدن داشت
در مصاف تن بی دست تو هر کس که رسید
جهلشان تا به کجا بود که هر ملعونی
زخم یک دو سه و صدها و هزاران، آن قدر
آب در داغ ترین روز ازل تا به ابد
از همان خیمه تو دستور اگر می دادی
ساقی مشک به دوشی، به دل آب زده!
داغت آن قدر بزرگ است که کم آوردیم
ذکر سقائی شب تاسوعا

نینوا بود، شور انقلاب (۲)
نظر کن به اطفال مرتضی
عترت علی، از عطش کباب
علمدارِ صحرای کربلا (۲)

در حرم، عزیزان بی معین (۲)
به سوز عطش، گشته مبتلا
دل غمگین، زبیداد مشرکین
علمدارِ صحرای کربلا (۲)

مرحوم مجرد همدانی

سینه زنی عبدالله بن الحسن

بیا بر این زخم ها، تو چاره سازی کن
بیا به بار دیگه، یتیم نوازی کن
چی می شد که خورشید، بتابه سمت ماه
بمونه کنار، تن تو عبدالله

وای وای وای حسین حسین مولا

بین ز عشق تو، چه جور شدم مجنون
بین که دست من، ز پوست شد آویزان
یتیمت با یاد، مدینه می میره
ز بازوی زهر، نشونه می گیره

وای وای وای حسین حسین مولا

نمیره از یاد، مدینه مبهورت
تیرایی که خوردن، به اون تن و تابوت
پیر از درد و آهم، پیر از امیدم کن
بیا و پیش بابا، رو سپیدم کن

وای وای وای حسین حسین مولا

محمود زولیده

من که از معرکه ی جنگ نمی ترسیدم
دیدم از قلبِ عمو، زخم دهان وا کرده
نیزه ها بود که بر جسم عمومی می رفت
دیدم از وجه عمو خون خدا می ریزد
دست خود را سپر تیغ بلندش کردم
گفتمش "یا بنِ خبیثه" عمومی را بکشی؟!
حرمه تیر جفایی به گلویم زد و رفت
هم نفس با عمومی بدم و جان می دادم
تیغی آمد سر من را ز بدن کرد جدا
هیچ کس مثل من این جا به شهادت نرسید
من که عبداللهم از لعل اباعبدالله
من نأسی به عمو کردم و بی غسل و کفن
چون ستوران به تن پاک عمو نازیدند
دیدم آن صحنه که یک لحظه به خود لرزیدم
دفعاً بغضِ گره خورده شدم، ترکیدم
هیچ کس فاش ندید آن چه من آن جا دیدم
من به جای همه با فاطمه خون گرییدم
قطع شد دستم و جانباز حرم گرییدم
مرگ را زودتر از مرگ عمو بگرییدم
من در آغوش عمو سخت به خون غلتیدم
و به این هم نفسی بود که می نازیدم
بعد از آن زیر سم اسب به خود بیچیدم
پسدم آمد و با درد به او خندیدم
مثل قاسم به خدا جام غسل نوشیدم
نیزه و تیر و سان جای کفن پوشیدم
باز هم زیر سم اسب به خون غلتیدم

مصطفی متولی: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

وعده ای داده ای و راهی دریا شده ای
خوش بحال لب اصغر! که تو سقا شده ای
آب از هیبت عباسی تو می لرزد
بی عمام آمده ای، حضرت موسی شده ای
به سجود آمده ای یا که عمودت زده اند؟
یا خجالت زده ای؟ وه که چه زیبا شده ای
یا ابا گفتی و ناگه کمرم درد گرفت
کمر خم شده را غرق تماشای شده ای
مانده ام با تن گلگون تو آخر چه کنم
ای علمدار حرم! مثل معما شده ای
مادرت آمده یا مادر من آمده است؟
با چنین حال به پای چه کسی پا شده ای
تو و این قدر رشیدی که پر از طوبی بود
در شگفتم که در این قبر چه سان جا شده ای

ذکر سینه زنی حضرت عباس

محاله تو خیمه، لبی با آب تر شه
بهاری که بود، توی خیمه پاییزه
وای وای وای حسین حسین مولا
تو خیمه ها می کن، عمو وفا داره
عمو آب میاره، خدا نگهدارش
وای وای وای حسین حسین مولا
عموی ما وقتی، که غیرتی می شه
اگه بر نگرده، کی محر ممونه
عطش باید طعم، لبای اصغر شه
عطش از لبای، سه ساله می ریزه
چرا بابا از اون، خبر نمی یاره
به یار داره بابا، اونم علمدارش
درختای ظلمو، می بُره از ریشه
تو خیمه برامون، پناه نمی مونه
وای وای وای حسین حسین مولا

شهادت عبدالله بن الحسن: امام پس از مدتی مبارزه به خیمه ها برگشت در این میان عَبْدَ اللَّهِ بْنُ حَسَنِ فرزند ۱۰ ساله امام حسن خیلی بی تابی می کرد که خودش را به امام برساند؛ امام علیه السلام دست عبدالله را در دست حضرت زینب (س) قرار داده و فرمود نگذار به میدان بیاید. امام راهی میدان نبرد شد و در نبرد زخم های فراوانی برداشت و از هر سو به امام حمله میکردند و عَبْدَ اللَّهِ بْنُ حَسَنِ این صحنه را می بیند و فریاد می زند: وَ اللَّهِ! لَا أَقَارِقُ عَمِّي. به خدا! لحظه ای از عمومی غافل نمی شوم! و ناگهان دستش را از دست عمه جدا کرده و در چشم به هم زدنی خودش را به امام علیه السلام می رساند و وقتی می رسد که اَبَجْرَ (بحر) بِنِ كَعْبٍ و به گزارشی حَرَمَلَةُ بِنِ كَاهِلٍ در حال زدن ضربه شمشیری به امام است. عبدالله صدا می زند: يَا اِبْنَ الْحَبِيْبَةِ! اَنْتَقَلْتُ عَمِّي؟ ای پسر زن ناپاک! آیا می خواهی عمومی مرا بکشی؟ دستش را سپر امام علیه السلام کرده و شمشیر چنان دستش را قطع می کند که صدای شکستن استخوان های دست شنیده و دست به پوستی آویزان می شود. امام، عبدالله را به سینه چسباند و فرمود: ای پسر برادرم! بر این مصیبتی که به تو رسید شکیبایی کن و آن را به نیکی بدار، زیرا همانا خداوند تو را به پدران شایسته ات می رساند. در این هنگام حرمه تیری به سمت عبدالله پرتاب می کند و این بزرگوار در آغوش عمومی خود به شهادت می رسد. امام علیه السلام دست به آسمان بلند کردند و این گونه دعا فرمود: خدایا! تا زمانی که این مردم را بهره زندگی دادی، آن ها را سخت پراکنده کن و یکدل نگردان و هیچ حاکمی را بر آن ها خشنود نکن که این مردم ما را دعوت کردند که یاری ما کنند؛ ولی به دشمنی ما برخاستند.

پژوهشی نو در بازشناسی مقتل سیدالشهدا مستند به کتب تاریخ طبری، لهوف، ارشاد، مشیر الأحرار، ...